رجوت بحلمكم انيتم الامر طلبتي وجيد بذمم تقدم الى البشر ان تقدمت اليه فراحلي

خليلي بين البحر بحار ادر انيما باكرم من بهدي التمني الى عبد ٢

اني زائر آمن غير وعده وقال لي اجلك من تعذيب قلبك بالوعد







رساله ... بسم الله الرحمن الرحیم الطاوس علی الرحم

بسم الله خیر الاسماء الحمد لله الذی شاء لعین الوجود والصلوة علی
واقف مواقف الشهود وعلی آله امناء المعبود ای هم سفران
ملک سعادت و صف وای رفیقان جادهٔ خلوص و وفا امکثوا
انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون
بطریق عدیده از سید رسل و هادی سبل مروی است که من اخلص لله
اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه الی لسانه عبارات حدیث
مختلف وارد شده و معانی متحده است خود بعیان دیده ایم و بیان
دانسته ایم که این مرحله شریفه از مراحل عدد را خاصیتی است خاص و تاثیری

مخصوص

مخصوص در ظهور استعدادات و تتمیم کمالات در طی منازل و قطع
مراحل منازل راه اگرچه بسیار باشد لکن در هر سیر این منزل متعدد است
و مراحل اگرچه بیشمار باشد چون باین مرحله داخل شدی تمام کمالات
تخمیر طینت آدم ابو البشر بید قدرت الهیه در چهل صباح اتمام یافت
وخمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا و درین عدد عالمی از عوالم
استعداد را طی کرد و بروایتی چهل سال جسد او در میان مکه و مدینه افتاده بود
و باران رحمت الهیه بر و میبارید تا درین عدد قابل تعلق روح قدسی
شد و میقات موسی علیه السلام در اربعین لیله تمام شد و قوم او را بعد از
اربعین سنه از تیه خلاص کرد و خاتم انبیا را بعد از چهل سال که بخدمت
تمام نمود خلعت نبوت پوشانیدند و زمان مسافرت عالم دنیا و غایت
ظهور استعداد او و نهایت تکمیل درین عالم در چهل سال است چنانکه وارد است

حقیقت انسان در چهل سالگی بقدر استعداد او هر کس کمالی که ممکن پذیرد
و از بدو دخول او درین عالم در نموات تا سی سالگی و ده سال بعد از او
درین عالم واقف است و چون چهل سال تمام شد سفر عالم طبیعت تمام است
و ابتدای سفر عالم آخرت است و هر روز و هر سال جزوی از آن
بار سفر بندد و ازین عالم رحلت میکند قوه آن سال بسال در کاهیدن است
و نور بصر و سمع در نقصان و قوای دیگر در انحطاط و بدن در ذبول
و پژمرده چه مدت سفر و اقامه او درین عالم در چهل تمام شد و ازین است
که وارد شده که مَن بَلَغَ اَربَعین وَ لَم یَأخُذِ العَصا فَقَد عَصی چه عصا علامت
سفر است و مسافر را برداشتن عصا مندوب است و چون چهل تمام شد هنگام
سفر است و تاویل عصا مهیا شدن سفر آخرت است و جمع کردن زاد از برای رحلت
و هر که عصا برنداشت از فکر سفر غافل است و همچنانکه مدت تکمیل جسمیت درین

سن است

حقیقت همچنین مرتبه سعادت یا شقاوت نیز ازین جهت است که در حدیث وارد است
که موی هر که در چهل سالگی سفید نشد شیطان مسح بر روی آن میکند و میگوید
بابی وامی وجه لا یفلح ابدا و میگوید با نام تو در صحیفه چند من ثبت شده و آنچه در اخبار
وارد شده که هر که کوری را چهل قدم بکشد و راه نماید بهشت او را واجب شود
مراد از ظاهر آن کور بصر است و تاویل آن کور بصیرت چون کور بصیرت پیش از
تمام شدن چهل قدم از مرتبه استعداد به فعلیت داخل نشده اگر چه قریب شده
باشد پس اگر او را رها کنی بار بحالت اولی عود میکند و تمام آن و حصول ذات
با تمام چهل است پس با این حیثیت موجب وجوب بهشت میشود و همچنین در حدیثی که
رسیده است که از چهار جهت خانه هر کس تا چهل خانه همسایه اند چون این عدد تمام شد
گویا از عالم هم جدا گشته و تاویل آن در مناسبت و جوار از جهات قوای
اربع است که عقلیه و وهمیه و شهویه و غضبیه است و هر که چهل مرحله از مراحل این قوی

[illegible] نشود از عالم آن خارج نشده و با یکدیگر [illegible]
ذکر [illegible] او و مناسبت در قوه عقلیه ملکیه است بزبان حال با یکدیگر [illegible]
معانی در وصف حال خود گویند که اَجارَتَنا اِنّا غَریبانِ هٰهُنا وَکُلُّ غَریبٍ
لِلغَریبِ نَسیبُ و اگر مجاورت و همسایگی در قوای شیطانیه و سبعیه
و بهیمیه باشد یکدیگر را باین ترانه یاد نمایند اَجارَتَنا اِنَّ الخُطُوبَ
تَنُوبُ وَاِنّی مُقیمٌ ما اَقامَ عَسیبُ و بالجمله خاصیت اربعین در ظهور
فعلیت و بروز استعداد و قوه و حصول ملکه امریست مصرح به در آیات
و اخبار مجرب اهل باطن و اسرار و از این است که در این حدیث شریف
حصول آثار خلوص را که ینبوع عین حکمت و معرفت است در این مرحله خبر داده
و شک نیست که هر نیک بختی که بقدم همت این منازل چهل گانه را
طی کند و بر از آنکه استعدادات خلوص را بفعلیت آورد در چشمه معرفت

از قلب

[illegible] قلب او بجوشیدن آغاز کند و این منازل چهل گانه در عالم خلوص
و اخلاص قطع شد و مقصد و منتهای این منازل عالمی است فوق عالم مخلص
و آن عالم اَبِیتُ عِندَ رَبّی یُطعِمُنی وَیَسقینی است چه طعام و شراب روحانی
معارف و علوم حقیقیه غیر متناهیه است و از این است که در حدیث معراج حضرت
خاتم انبیا بشیر در برنج تعبیر شده چه شیر در این عالم بمنزله علوم حقه است
در عالم مجردات و بدین جهت شیر در خواب تعبیر بعلم میشود پس مسافر این منازل
در وقتی بمقصد میرسد که سیر او در عالم خلوص باشد نه آنکه خواهد در این منازل
تحصیل اخلاص کند چه فرموده من اخلص لله اربعین صباحا پس باید
در این چهل منزل خلوص حاصل باشد پس ابتدای این منازل عالم خلوص است
نه آنکه هر چله نشینی را در معرفت گشوده شود یا در اربعین خواهد تحصیل خلوص کند
پس مسافر عالم این حدیث را ناچار است از چند چیز اول معرفت

ابجاد این مقصد که عالم ظهور ینابیع حکمت است چه تا کسی ایجاد این مقصد را ظهور
نکند و این طلب از ار بر میان نخیزد دویم دخول بعالم خلوص و معرفت است
سیم سیر در منازل جهل کاذب این عالم چهارم طی عوالم عدیده که منازل
پیش از عالم خلوص اند تا بفراز طی آنها داخل در عالم خلوص گشته اما در معرفت
مقصد که اشاره بآن شده بقوله ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه میگوئیم
که مقصد عالم حیات ابدیه است که طبایع از ابقاء معنوی خوانند و ظهور
عیون حکمت که علوم حقیقیه است اشاره بآن است چه علوم حقیقیه و معارف حقه
روزی نفوس قدسیه است که از جانب رب ایشان بایشان میرسد و رزق
الهی از برای احیاء ابدیت بل احیاء عند ربهم یرزقون و وصول باین عالم
جامع مراتب کمالیه غیر محصورات که از آنجمله حصول تجرد کامل بعد از استعداد
امکانیه بعه باشد چه مادیت با حیات ابدی مجتمع نمیگردد و ماده جسمیت

از عالم کون است و هر کونی را فسادی تابع کل شیء هالک الا وجهه
و جهه هر چیزی آن جهتی است که بآن مواجه دیگران میشود و بآن باشیاء ظهور
و تجلی میکند پس وجه هر کس مظهر اوست پس هر چیزی بجز مظاهر صفات
یا اسماء الهیه را هلاک و بوار از جمله لوازم است و بسی از نفوس کمل را
اگرچه وصول بشمه از علوم و معارف میسر لکن رشحه و قطره از عین الحکمة
برایشان مترشح گشته و ینبوع حکمت اشاره بمبدء جمیع فیوضات و منبع
کمالات است پس از جمله مراتب علیه این عالم مظهریت انوار الهیه است
که هلاک و بوار را بخش فرا آید در آن راه نیست و از جمله مراتب آن
احاطه کلیه است بقدر استعدادات امکانیه بعوالم الهیه چه حکمت علم حقیقی است
از شوائب شک است و حصول آن بدون احاطه کلیه صورت نمیبندد و نتیجه
این احاطه اطلاع بر ماضی و مستقبل است و تصرف در مولد کاینات

چه شد غایت تسلط بر محاط علیه حاصل است با همه کس مصاحب

و در همه جا حاضر مگر آنچه را که اشتغال آن بتدبیر بدن مانع گشته و تحصیل

حقیقت این مراتب بعد از ترک تدبیر بدن ممتنع گشته میسر باشد و سایر درجات

و فیوضات این عالم بی حد و نهایت و شرح آنها غیر میسر است و اما علم

خلوص و اخلاص پس بدانکه خلوص و اخلاص بر دو قسم است **اول**

خلوص دین و طاعت از برای خدای تعالی **دویم** خلوص خود از برای او

و اشاره باول است قوله سبحانه لِیَعبُدُوا اللهَ مُخلِصِینَ لَهُ الدِّینَ و این قسم

در مبادی درجات ایمانست و بر هر کسی تحصیل آن از لوازم و عبادت

بدون آن فاسد و یکی از مقدمات و مکمل تقسیم دویم است و بدویم

اشاره شده که اِلّا عِبَادَ اللهِ المُخلَصِینَ چه خلوص را از برای خود بنده ثابت

فرموده و در اول از برای دین اثبات گشته و بنده را خالص کننده آن قرار

داده

داده و همچنین اشاره بقسم دویم است حدیث من اخلص لله [illegible]

خالص شود و در اول بصیغه فاعل اراده میشود و ثانی بصیغه مفعول اما مخلص

و این قسم از خلوص مرتبه ایست و برای مرتبه اسلام و ایمان و نمیرسند

بآن مگر منظور نظر عنایت الهیه موحد حقیقی نیست مگر صاحب این مرتبه

و ما دامیکه سالک باین عالم داخل نشده و دامن او از خار شرک مستخلص نگشته

وَمَا یُؤمِنُ اَکثَرُهُم بِاللهِ اِلّا وَهُم مُشرِکُونَ و بنص کتاب الهی بر منصب و الا

از برای صاحب این مرتبه ثابت است **اول** آنکه از محاسبه محشر افاقی

و حضور در آن عرصه معاف و فارغ است فَاِنَّهُم لَمُحضَرُونَ اِلّا عِبَادَ اللهِ

المُخلَصِینَ چه این طایفه بتوسط عبور بر قیامت عظمای انفسیه حساب خود

واپس داده اند پس حاجت بمحاسبه دیگر ندارند **دویم** آنکه آنچه از سعادت

و ثواب بهر کس عطا میشود در مقابل عمل و کردار اوست مگر که این صنف

از بندگان که کرامت و الطاف با ایشان ورای طور عمل و فوق
پاداش کردار است وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
الْمُخْلَصِينَ سیم و این مرتبه ایست عظیم و مقامی است کریم در آن
اشارها بمقامات رفیعه و مناصب منیعه است و آن آنست که ایشان را
میرسد و شاید ستایش و ثنای الهی بانچه سزاوار بآن ذات مقدس است
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ و این غایة مرتبه مخلوق است
و نهایت منصب ممکن و تا ینابیع حکمت بامر خداوند بی ضنت از زمین
دل طاهر نشود بنده این جرعه را نتواند کشید و تا طی مراتب عالم ممکنات را
نکند و دیده در ملکوت وجوب و لاهوت نگشاید باین مرتبه نتواند رسید آری
تا کشور هستی را در نوردیده پا بر بساط عِنْدَ رَبِّهِمْ نتوانند گذاشت و لباس
حیات ابدیه نتوانند پوشید و حال اینکه بندگان مخلصین را عطای حیات

ابدیه

ابدیه ثابت و در نزد پروردگار خود حاضرند وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ و رزق ایشان همان رزق معلوم است
که در حق مخلصین فرموده اند أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ و قتل فی سبیل الله اشاره
بهمین مرتبه از خلوص است و این چه رزق متحد است و قرین کون عند الرب است
که عبارت دیگر قرب است که حقیقت ولایت است که مصدر و اصل شجره
نبوت است أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ و نبوت متفرع بر آنست و متولد از آن
بلکه آن نور است و این شعاع و آن صورتست و این عکس و آن عین است
و این اثر چه ولی مخاطب بخطاب اقبل است و نبی بخطاب ادبر بعد از اقبل
پس نبوت بی ولایت صورت نه بندد و ولایت بدون نبوت شود در حق مخلصین است
که لَيْسَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ إِلَّا رِدَاءُ الْكِبْرِيَاءِ و کلام خاتم انبیاست
که رَأَيْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلَّا حِجَابٌ مِنْ يَاقُوتٍ بَيْضَاءَ فِي رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ

هر دو را یک حجاب بیش نیست اگرچه در حجاب هم تفاوت باشد و در اینجا
بنهایتی عظیم است مخلصین را که بشرف جوار سید المرسلین مشرف شده و این عالمی است
فوق عالم ملکه مقربین چه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام پرسید
هل رأیت الرب قال بینی و بینه سبعون حجابا من نور لو دنوت واحدا لاحترقت
زیاده ازین در حق مخلصین نتوان بیان کرد که چه عبارت ازان قاصر و از فهم خلق
غیر محرم است قال رب العزة اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری یعنی لا
یعرف عوالمهم و درجاتهم غیری و چنانچه دانستی وصول باین عالم موقوف
بقتل فی سبیل الله است پس ما دامیکه بنده در راه خدا کشته نشود داخل عالم
خلوص نشود و کشته شدن عبارت است از قطع علاقه روح از بدن
پس روح روح از روح جسمانیه چنانکه موت عبارت است از انقطاع آن و قطع
علاقه بر دو گونه است یکی بر تیغ ظاهر و دیگری بسیف باطن مقتول در هر دو یکی است

ولکن

ولکن در اول قاتل لشکر کفر و شیطان و در ثانی جنود رحمت و ایمان است
محفوظ سیف در هر دو قتل واحد است که آن زدوکان عالم طبیعت است
ولکن یکی با جزاء سیف بران ملوم و مستحق عقاب و دیگری با آن واسطه
مرحوم و مثاب است انما الاعمال بالنیات و چون قتل فی سبیل الله
بسیف ظاهر مثالی است متنزل از قتل بسیف باطن همچنانکه آن نیز مثال متنزل است
از قتل بسیف باطن چنانکه ذکر آن میشود پس ظاهر مراد از قتل فی سبیل الله
هرجا که در مصحف الهی ذکر میشود قتل بسیف ظاهر است و باطن آن قتل بسیف
باطن است و باطن باطنش قتل بسیف باطن باطن که این مرحله دیگر است
که بآن اشاره رفته ان للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا الی سبعة ابطن
و ازین است که مبدأ هر جا قتل را در کتاب کریم بجهاد و مجاهده تعبیر فرموده‌اند
انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله و میفرماید

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ اصغر مثال و نمونه اکبر است
و هر حکمی که در جهاد مذکور است مختص بیکی از انها نیست بلکه از برای هر دو ثابت
و همچنانکه قتل ظاهر بر جهاد اصغر مرتب و کشتن بر هجرت الی الرسول است
ثُمَّ مَعَهُ و هجرت بر ایمان و ایمان بر اسلام و تحقق آن بدون این ترتیب
ممکن نیست همچنین قتل بسیف باطن مرتب بر جهاد اکبر و کشتن بر هجرت الی الرسول
ثُمَّ مَعَهُ و کشتن بر ایمان و ایمان بر اسلام پس فوز بدرجات منیعه و وصول مراتب
رفیعه بدون طی این مراحل عظیمه غیر متصور چنانچه در نامه الهی مسطور است
الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً
عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ
لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ در مرحله جهاد اصغر

اسلام

اسلام که اول مرتبه آنست و عبارت است از تلقی شهادتین بزبان
فاصل میان کافر و مسلم است و ایمان که مرحله دویم است و عبارت است از علم
بمؤدای شهادتین فاصل میان مؤمن و منافق است چه منافق است که تفاوت
باشد میان سریرت و علانیه او پس هرگاه خانه دل بمشاهده معنی آنچه بزبان
میگوید روشن نباشد یعنی ایمان نباشد منافق خواهد بود و شناختن دیگران
ازرا بآثار و علامات داله بر بی اعتقادی بما یتلفظون به میشود چه مقتضای
شهادتین علم بوحدانیت معبود و صدق کل ما جاء به الرسول است و اثر آن
در ظاهر ترک عبادت غیر واحد و اطاعت کل ما جاء به الرسول پس هرگاه
دیگری را بندگی کند منافق خواهد بود و آن گاهی هوای و هوس خود باشد
أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ و گاه ابلیس أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا
تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ظاهر است که این انکار بر کسی است که شیطان را خالق خود داند

چنین مهمی در میان بنی آدم نشنیده ایم بلکه بر پردازان اوست پس آنکه
متابعت او کند شیطان را معبود گرفته و گاه انسانی دیگر که طمع مال
و جاه از آنست و گاه درهم و دینار و غیر اینها و هر که در غیر رضای الهی
اینها را متابعت کند اینها را معبود خود قرار داده و همچنین آنکه نه از راه عذر
یا خطا یا نسیان ترک ما جاء به الرسول نماید داخل زمرهٔ منافقین خواهد بود
چنانکه در حدیث مرفوعهٔ محمد بن خالد از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فاعتبروا
انکار الکافرین والمنافقین باعمالهم الخبیثة و چنین کسی اگرچه هجرت و جهاد میکند
ولکن نه هجرت او الی الرسول و نه جهاد او فی سبیل الله است چنانکه میفرماید
من کانت هجرته الی الله ورسوله فهجرته الی الله ورسوله ومن کانت هجرته
الی امرأة یصیبها او غنیمة یاخذها فهجرته الیها و چون دانستی که جهاد
اصغر مثال جهاد اکبر است میدانی که همین فصل و انفصال در جهاد اکبر

نیز

هویت و در این مراحل نیز منافقین است و چون هر دو جهاد در مرحلهٔ
اول که اسلام و ایمان باشد شریکند مگر در بعض مراتب و درجات
که بآن اشاره رفته خواهد شد پس فاصل میان مؤمن و منافق این جهاد این
نیز آیات و شناختن ایشان به آثار و علامات داله بر عدم اذعانست
و چون دانسته خواهد شد که ایمانی که در مراحل جهاد اکبر واقعست اشد
از ایمان واقع در راه جهاد اصغر است پس ملازمت مقتضای شهادتین
در مجاهدین این راه بیشتر ضرور و در کار است و باندک تخلف از مقتضای
احدهما شخص داخل در سلک منافقین است و از این جهت است که سالکین
راه خدا کسی را که بقدر رؤس ابره از ظاهر شریعت تجاوز نماید سالک
نمیدانند بلکه کاذب و منافق میخوانند و اشاره باین است آنچه زرارهٔ ثقة الاسلام
بسند متصل از مسمع بن عبدالملک از ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که قال

نزول آیه چنانچه از رسول صلی الله علیه و آله ما زاد خشوع الجسد علی خشوع القلب هو عندنا نفاق
و همچنانکه منافق در مجاهدین جهاد اصغر کسانی باشند که هجرت ایشان مع از رسول
یا از خوف سیاسات او یا بطمع غنایم یا بظفر مجبوبه باشد نه لله و فی الله
و نه قلع و قمع دشمنان دین خدا و ظاهر ایشان در میدان جهاد و باطن
در تحصیل مشتهیات یا دفع سیاسات از خود است همچنین منافقین جهاد اکبر
کسانی باشند که مجاهده نه از برای تسلیط قوه عاقله بر قوای طبیعیه و کسر صورت
انها و تخلیص خود از برای خدا در راه خدا باشد و همچنانکه منافقین صنف اول
بظاهر متلقی بشهادتین و بودن در مسافرت با رسول صلعم و مقابله با کفار بوده اند
و نفاق ایشان به آثار و علامات و اتیان با عمال منافیه از برای حقیقت
ایمان شناخته میشد نه با ظهار کلمه کفر چه با آن داخل در سلک کفار میشدند
همچنین منافقین صنف ثانی در ظاهر بلباس سالکین راه خدا ملبس و باطن و در اوقات

رای

ما دمی و تنفس صعدا ارتشت اند گاهی خشن میپوشند و زمانی صوف در بر میکنند
و اربعین ها میگیرند و ترک حیوانی میکنند و ریاضتها میکشند و در اوراد و اذکار
جلیه و خفیه وظیفه خود میکنند بکلمات سالکین متکلم میشوند و سخنان فریبنده [illegible]
و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و لکن از آثار و علامات و افعال و اعمال ایشان
نه موافق مخلصین و نه مطابق مؤمنین است و علامت ایشان عدم ملازمت
احکام آیات الهیه از آنچه در مؤمنین صنف اول در کار است پس اگر کرا
مینی که دعوای سلوک کند و ملازم تقوی و ورع و متابع جمیع احکام ایمان
نباشد و بقدر سر سوزنی از صراط المستقیم شریعت حقه انحراف نماید او را
منافق میدان مگر آنچه بعذر یا خطا یا نسیان از او سر زند و هم چنانکه
جهاد دویم جهاد اکبر است نسبت بجهاد اول همچنین منافق این صنف منافق اکبر است
و آنچه از برای منافقین در صحیفه الهیه وارد شده حقیقت آن از برای ایشان

بروجه اشد ثابت است هم للكفر يومئذ أقرب منهم للإيمان يقولون
بأفواههم ما ليس في قلوبهم والله أعلم بما يكتمون فاحذرهم قاتلهم الله
أنى يؤفكون إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار ولن تجد لهم
نصيرا و از منافقین این صنف فرقه هستند که نام مجاهد بر خود می نهند
و احکام شریعت را بنظر حقارت میگیرند و التزام آنها را شان عوام میدانند
بلکه علمای شریعت را از خود ادنی میخوانند و از پیش خود اموری چند اختراع
میکنند و آن را راه بخدا می پسندند و چنان گمان میکنند که راه بخدا راهی است
ورای راه شریعت و در حق ایشان است ويريدون أن يفرقوا بين الله
ورسله ويقولون نؤمن ببعض ونكفر ببعض ويريدون أن يتخذوا بين ذلك
سبيلا أولئك هم الكافرون حقا وأعتدنا للكافرين عذابا مهينا و نیز
در حق ایشان است که وإذا قيل لهم تعالوا إلى ما أنزل الله وإلى الرسول

رایت

رأيت المنافقين يصدون عنك صدودا و نیز از ایشان است که قالوا
أبشر يهدوننا فكفروا نماز و روزه بجا آورند اما نه از سر شوق و رغبت و
کنند و لکن نه بخلوص نیت ذکر خدا نمایند و لکن نه بر دوام و استمرار
چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر میدهد إن المنافقين يخادعون الله
وهو خادعهم وإذا قاموا إلى الصلوة قاموا كسالى يراءون الناس
ولا يذكرون الله إلا قليلا مذبذبين بين ذلك لا إلى هؤلاء ولا إلى
هؤلاء پس متنبه باش تا بعبادت و ذکر قاصر مغرور و فریفته نشوی
و تا منازل جهل کانه عالم خلوص پس آله از زنها طی منازل استعداد
و قوه و حصول این مرحله تمام ملکه و فعلیه تامه است چه مثال ظهور قوه و رسول
آن بسر حد فعلیت مثال هیزم و انگشت است که در آنها قوه ناریت است
پس چون قریب بنار شوند حرارت در آنها تاثیر کند و آناً فآناً بیشتر شود

بتدریج قوه ناریت قریب بفعلیت میگردد تا آنکاه فعلیت متحقق و هیزم

تیره و سرد و تنک سیاه روشن و شعله ور میکشد ولیکن این در بدو ظهور فعلیت است

و تمام فعلیت حاصل نشده و در بواطن آن فحمیت و حطبیت مختفی و کامن است

و باندک بادی یا دوری از نار یا سببی دیگر این فعلیت ظاهره منتفی و ناریت بعینه

منطفی میگردد و بحالت اصلی عود میکند و هرگاه قرب نار با آن امتداد دی

بهم رسانید تا جمیع آثار فحمیت و حطبیت زایل و تمام قوه ناریت و استعداد

آن بظهور و فعلیت مبدل گشت و همه خفایای آن آتش شد دیگر رجوع آن

بحطب و فحم ممتنع و از هیچ جهت ناریت آن منتفی نمیگردد مگر آنکه خود آتش

فانی و خاکستر شود لهذا اهل مجاهده در راه دین و سالک مراحل مخلصین را دخول

در عالم و ظهور فعلیت آن کفایت نمیکند چه هنوز بقایای عالم سافل در زوایای

ذات ایشان کامن و باین سبب با پاکان عالم بالا تر تا هم جنس و در وصول بفتوحات

دو مراتب ایشان

دو مراتب ایشان غیر میسر بلکه باندک لغزشی یا قلیل تکاهلی در جهاد و سلوک

یا حصول مانعی در زمانی اندک باز بعالم سافل راجع میشود ربنا لا تزغ

قلوبنا بعد اذ هدیتنا الآیه و اکثر صحابه سید المرسلین صلی الله علیه و آله

تا قرب جوار ظاهری آنجناب را داشتند روشنی ایمان در ظاهر ایشان

پیدا لیکن چون آثار کفر و جاهلیت بالمره از ایشان برطرف نشده بود

در بواطن ایشان کامن بود بمحض مباعدت از خدمت آنجناب آثار ذاتیه

ایشان غالب و نور ایمان از ظاهر ایشان برباح عاصفه حب جاه

و مال و حسد و کینه منتفی گردید و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان

مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و ازین جهت است که همین ترک ظاهر گناه

فایده در نجات نمی بخشد بلکه باید ظاهر و باطن را تارک شد و ذروا

ظاهر الاثم و باطنه و نیز عوالم واقعه در راه صعود و نزول مانند روز و شب

[illegible] هر یک اند که تا متقدم بالمره تمام نشد واستعداد آن

فعلیت نپذیرد وصلی بمتاخر صورت نمی بندد و بقدر ذره از متقدم مانده

قدم بعالم متاخر نتواند نهاد و از آنچه گفتیم روشن میشود که مجرد دخول در عالم

خلوص کافی نیست در حصول خلوص بلکه باید جمیع مراتب آن تمام فعلیت وظهور

همرساند تا صاحب آن از شوایب عالم اسفل از آن فارغ شده و نور خلوص

بزوایای ذاتش تابیده آثار انیت بالمره برطرف گشته و تواند از این عالم

صعود وقدم در بساط اُمّت عِندَ ربّی که سرمنزل ظهور ینابیع حکمت است

گذارد و این حاصل نمیشود مگر بحصول ملکه خلوص وظهور تمام فعلیت آن وچون

اقل انچه تمام فعلیت و ملکه با آن میتواند هم رسید از برای عالمی کون در الکلان

در مدت چهل روز همچنانکه در صدر باب اشاره شد لهذا تا راه رو چهل روز

در عالم خلوص سیر نکند و منازل چهل گانه از اکه مراتب تمام فعلیت است

تمام نکند

تمام نکند قدم فراتر نتواند نهاد و اما شرح عوالم مقدمه بر عالم خلوص

پس مجمل آن چنانکه در صحیفه الٓهیه باین اشاره رفته بعد از عالم اسلام عالم

اَلَّذِینَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا الایه پس کلیه این عوالم چهار است

اوّل اسلام چنانکه ابا عبدالله علیه السلام فرموده الاسلام قبل الایمان

واین ممیز کافر و مسلم است ومشترک میان مسلم ومنافق دویم ایمان

وبآن منافق از مومن ممتاز میگردد ومیان جمیع اهل ایمان مشترک است ومجمع شریعت وطریقت

سیم هجرت مع الرسول صلی الله علیه وآله وبآن سالک از عابد ومجاهد

از قاعد وطریقت از شریعت ظاهر میشود چهارم جهاد فی سبیل الله است پس مجاهد

مهاجر ومومن ومسلم است وهر مهاجر مومن ومسلم وهر مومن مسلم است

ولا عکس واز اینست که در روایات متعدده رسیده است که الاسلام لا

یشارک الایمان والایمان یشارک الاسلام و در حدیث سماعه ابن مهران است

و الاسلام مثل الكعبة الحرام من الحرم قد يكون في الحرم ولا
يكون في الكعبة ولا يكون في الكعبة حتى يكون في الحرم و ازین است که فرموده
وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون و مراد از هجرت مع الرسول
و جهاد في سبيل الله درین عوالم هجرت باطنیه و جهاد باطنی است که هجرت
کبری و جهاد اکبر باشد و اما هجرت صغری و جهاد اصغر داخل در وظایف
عالم دویم است که ایمان باشد و خلیفه و قائم مقام انها در زمان عدم تمکن
از هجرت صغری و جهاد اصغر هجرت از ارباب معاصی و ابناء دنیا بباطن
و ظاهر و امر معروف و نهی از منکر است و همچنانکه هجرت این سفر هجرت
کبری و جهاد این مسافر جهاد اکبر است همچنین شرط این سفر است که اسلام و
ایمان مجاهد اسلام و ایمان اکبر باشد و تا با ایمان اکبر و اسلام اکبر داخل
نشود و عالم انها را طی نکند مجاهد فی سبیل الله کما هو حقه که جاهدوا فی الله

حق جهاده

حق جهاده امر بآن شده است صورت نه بندد و بعد از طی [illegible] اسلام و ایمان
اگر این طالب را رسد که دامن طلب بر میان زند و با رسول باطنی بمعاونت
رسل ظاهری یا خلیفه آن مهاجرت کند قدم در میدان مجاهده نهد
و این دو عالم را طی نماید تا بفوز قتل فی سبیل الله فایز گشته امارت رفیق
تا کمال اگرچه خطر بسیار و عقبات بیشمار و قاطعان طریق بیحد و از اندازه
بیرون از شمار و عدد بود و لیکن طی این عوالم از جنگ انها خلاص و از دست
انها مناص حاصل شد ولیکن بعد از عبور ازین عالم و مشغول شدن در راه خدا
ابتدای خطر بزرگ و داهیه عظمی است چه وادی کفر اعظم و نفاق اعظم
در ورای این عوالم واقع و شیطان اعظم که رئیس جمله است درین وادی
منزل داده و شیاطین سایر عوالم جنود و احزاب و اعوان و اذناب
او بند پس چنان گمان نکنی که چون ازین عوالم جستی از مخاطر رستی و گوهر

مقصود حقیقی زنهار زنهار ازین غرور و پندار است و بعد ازین عوالم
دیگر است که تا طی اینها نشود کس بر منزل مقصود نتواند رسید اول اسلام
اعظم دویم ایمان اعظم سیم هجرت عظمی چهارم جهاد اعظم و پس از طی این عوالم
عالم خلوص است رزقنا الله و ایاکم و از آنچه گفته شد ظاهر شد که مسافر را
در راه دوازده عالم است بعدد بروج فلک و شهور سال و ساعات روز و شب
و نقباء بنی اسرائیل و خلفاء آل محمد صلی الله علیه و آله و اهل بصیرت را سر عدد
معلوم است و عوالم دوازده گانه باین تفصیل است اول اسلام اصغر و آن
اظهار شهادتین است و تصدیق آن بلسان و ایتان بدعائم خمس بجوارح
و اعضا و بآن اشاره شده است که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا
ولکن قولوا اسلمنا و همین اسلام است که در حدیث قاسم صیرفی حضرت صادق علیه السلام
فرموده که الاسلام یحقن به الدم و یؤدی به الامانة و یستحل به الفروج والثواب

علی الایمان

علی الایمان و در حدیث سفیان بن السمط فرموده که الاسلام هو الظاهر الذی
علیه الناس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اقام الصلوة و ایتاء
الزکاة و حج البیت و صیام شهر رمضان دویم ایمان اصغر و آن عبارت
از تصدیق قلبی و اذعان باطنی است بامور مذکوره و لازم آن اعتقاد بجمیع ما جاء
به الرسول است از صفات اعمال و مصالح و مفاسد افعال و نصب خلفاء
و ارسال نقباء چه اذعان برسالت رسول مستلزم اذعان بحقیت جمیع
ما جاء به را و باین ایمان راجع است قول صادق مصدق در حدیث سماعه
بعد از سؤال آن از اسلام و ایمان که آیا مختلفند یا نه فرموده الاسلام شهادة
ان لا اله الا الله والتصدیق برسول الله صلی الله علیه و آله به حقنت الدماء و علیه
جرت المناکح والمواریث و علی ظاهره جماعة الناس والایمان الهدی
و ما یثبت فی القلوب من صفة الاسلام سیم اسلام اکبر و مرتبه آن بعد از

ایمان اصغر است و آن مراد است از قول حق عز شانه یا اَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کافَّةً چه امر فرموده اند مؤمنین را باسلام و این اسلام
عبارتست از تسلیم و انقیاد و اطاعت و ترک اعتراض بر خدا در جمیع لوازم
اسلام اصغر و ایمان اصغر و اذعان بانکه جمیع انها چنانند که باید و انچه نشاید
نباید و قول امیر المؤمنین علیه السلام مذکور در حدیث مرفوعه برقی که اِنَّ
الاِسلامَ هُوَ التَّسلیمُ وَالتَّسلیمُ هُوَ الیَقینُ در بیان این اسلام است و همچنانکه
اسلام اصغر تصدیق رسالت است اسلام اکبر تصدیق مرسل است و چنانکه مقابل
اسلام اصغر فی حد ذاته کفر اصغر است که کفر برسالت باشد و تقدیم عقل خود
یا سایر رسل بر آن که غیر منافی است با اسلام بحذاء چنانچه در حق یهود
و نصاری و مقابل اسلام اکبر کفر اکبر است چه کسی که عاری ازین
اسلام باشد اگرچه اعتقاد برسالت رسول و صدق او دارد و لکن اعتراض از او

اهراست.

بر خدا است و بحث او در احکام او است و عدم انقیاد و اطاعت و تعظیم
رای خود بر او و باین کفر فرموده است حضرت صادق علیه السلام که در
حدیث کاملی از ابا عبد الله علیه السلام که لَو اَنَّ قَوماً عَبَدُوا اللهَ وَحدَهُ
لا شَریکَ لَهُ وَ اَقامُوا الصَّلوةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ حَجُّوا البَیتَ وَ صامُوا شَهرَ رَمَضانَ
ثُمَّ قالُوا لِشَیءٍ صَنَعَهُ اللهُ اَو صَنَعَهُ الرَّسُولُ اَلا صَنَعَ بِخِلافِ الَّذی صَنَعَ اَو وَجَدُوا
ذالِکَ فی قُلُوبِهِم لَکانُوا بِذالِکَ مُشرِکینَ اِلی اَن قالَ فَعَلَیکُم بِالتَّسلیمِ چون
آدمی ترک اعتراض ازو نها کرد و عقل و رای و هوای خود را مطیع شرع نمود
مسلمان گشت باسلام اکبر و درین وقت داخل مرتبه عبودیت میشود و این
ادنی مرتبه عبودیت است و انچه بجا آورد عبادت باشد و انچه را حق
سبحانه فرماید که اِنَّ الَّذینَ عِندَ اللهِ الاِسلامُ اشاره باین مرتبه است
و انچه را فرموده که اَفَمَن شَرَحَ اللهُ صَدرَهُ لِلاِسلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِن رَبِّهِ

درین مرتبه از اسلام متحقق میگشد وانچه ذکر کرده که فمن اسلم فاولئک تحروا
رشدا درین مرتبه ظاهر میشود چه بسیار ظاهر است که اسلام اصغر که منافقین را
نیز حاصل بود ازین صفت بمراحل شتی برکنار است وقول جانب رسالتمآب
که فمن اسلم فهو منی مراد ازان این مرتبه است چه منافقان با وجود اسلام
اصغر در درک اسفل از نار مقام دارند نه در جوار رسول مختار صلی الله علیه واله
چهارم ایمان اکبر واشاره بآنست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله
ورسوله چه مومنان را امر بایمان دیگر فرموده وچنانچه ایمان اصغر روح ومعنی
اسلام اصغر است واسلام قالب آن ولفظ آن وحصول آن بتجاوز اسلام
اصغر است از زبان وجوارح بقلب همچنین ایمان اکبر روح ومعنی اسلام اکبر است
وآن عبارتست از تجاوز اسلام اکبر از مرتبه تسلیم وانقیاد واطاعت بمرتبه
شوق ورضا وشوق ورغبت وتعدی اسلام از عقل بروح وکریمه افمن شرح الله

صدره للاسلام مصداق این حالت است وچنانچه مقابل ایمان اکبر
نفاق اکبر است که تسلیم وانقیاد واطاعت قلبی متولد از عقل و بسبب از خوف
باشد خالی از اشتیاق ورغبت ولذت وسهولت بر روح ونفس وهمانا
انچه در وصف منافقین فرموده اند که واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی
در حق این فرقه است وچون تسلیم وانقیاد بروح سرایت نمود ومعرفت قلب
وارد او مرآت آلیه استشداد یافت بنده ازین نفاق خلاص گشته ولازم این مرتبه
ایمان است که سرایت بجمیع اعضاء وجوارح کند چه بعد از آنکه منشاء ایمان
روح باشد که سلطان وفرمانفرمای جمیع اعضا وجوارح است همه را
بکار خود میدارد و امر بر همه سهل وآسان میشود وهمه مطیع ومنقاد می گردند ودقیقه
از دقایق طاعت ومعصیت را کماهی میکنند چنانچه در حق ایشانست
که قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكوةِ فاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ الآيات
چه اعراض از لغو متحقق نمیشود مگر بواداشتن هر عضوی از اعضاء بآنچه از برای
آن آفریده شده است و حضرت ابا عبدالله علیه السلام در حدیث زبیری
و حماد ذکر این مرتبه ایمان را فرموده و خلاصه حدیث اینست که الایمان
فرضٌ مقسومٌ علی الجوارح کلّها فمنها قلبه و هو امیر بدنه و عیناه و اذناه
و لسانه و رأسه و یده و رجلاه و فرجه و عمل هر یک را بیان فرموده‌اند
و نیز حدیث ابن رئاب اشاره باین مرتبه است که انّا لا نعدّ الرّجل
مؤمنا حتّی یکون لجمیع امرنا متّبعا مریدا الا و من اتّباع امرنا و ارادته
الورع و آنچه در صحیفه الهیه وارد است که الم یأن للّذین آمنوا ان تخشع
قلوبهم لذکر الله اشعار بفرقست از ایمان اصغرست بایمان اکبر و چنان
تصور نکنی که آنچه گفته شد از تفاوت مراتب اسلام و ایمان منافی است

باانچه

با آنچه در طایفه از احادیث وارد است که ایمان قابل زیاده و نقصان
و فرقه از محدثین تصریح بآن نموده‌اند چه آنچه گفته شد از تفاوت مراتب
در شدت و ضعف است نه زیاده و نقصان یا از لوازم شده و ضعف زیاده
و نقصان در آثار و لوازم آنست پس آنچه رسیده در نفی زیاده و نقصان در اصل
ایمانست و آنچه وارد شده در اثبات است باعتبار شدت و ضعف است یا زیاده
و نقصان در آثار و لوازم چون انّما المؤمنون الّذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا یعنی هر امری و نهیی که در آیات شنوند
کمر اطاعت آن بر میان بندند و اثری از ایمان زاید بر آنچه بود در ایشان
ظاهر شود بآیات آفاقیه و انفسیه چنان حال بر ایشان خوانده شود ایمان
ایشان شدید گردد و همین است محمل آنچه در احادیث وارد شده که از برای
ایمان مراتب بسیار است چنانکه رسیده که انّ الایمان له سبعة اسهم

فمنهم من له سهم و منهم من له سهمان و لا تحمل السهمین صاحب سهم
یعنی باید دو سهم از آثار و اعمال ایمان را بر صاحب یکسهم از معرفت بار نکرد
چه بران شاق میشود و تا معرفت شدید نشود عمل بر جوارح آسان نمیگردد
و عبد العزیز قراطیسی روایت کرده که قال لی ابو عبد الله یا عبد العزیز
ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة
الی ان قال و اذا رأیت من هو اسفل منک بدرجة فارفعه الیک
برفق و لا تحملن علیه ما لا یطیق فتکسره و درجات ایمانهم در معرفت است
و هم در عمل و خود ظاهر است که اعمال واجبه بر هر کسی لازم است پس
تفاوت درجات در آثار که مستفاد از اخبار است باتباع جمیع اوامر
و آداب و افعال و اخلاق متحقق میشود **پنجم** هجرت کبری و چنانچه
هجرت صغری هجرت بتن است از دار الکفر بدار الاسلام هجرت کبری

من است

بتن است از مخالطه اهل عصیان و مجالست اهل بغی و طغیان و اجتناب
روزگار خوان چنانکه در حدیث مهزم اسدی در صفت شیعیان حقیقی فرموده
که و ان لقی جاهلا هجره و بدل از مودت و میل بایشان چنانکه سید اولیا
میفرماید که و الجهاد علی اربع شعب و یکی از شعب را شنأن الفاسقین
شمرده اند و بهر دو از عادات و رسوم چه عادات و رسوم از امهات
بلاد کفر است چنانکه در جامع کجشی در روایت سکونی از حضرت صادق علیه السلام
از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که ارکان الکفر اربعة الرغبة و الرهبة
و السخط و الغضب و تفسیر رهبت برهبت از ناکس شده در مخالفت عادات
و نوامیس ایشان و پس ازین هجرت پیوستن برسول و قصد اطاعت او
در جمیع امور در حدیث او و مجادله با جنود شیطان و مغلوب ساختن ایشان
ششم جهاد اکبر است و انعبارت است از محاربه با جنود شیطان معاونت

حزب رحمن که جند عقل است چنانکه در حدیث سماعة بن مهران از حضرت
صادق علیه السلام وارد است که ثم جعل للعقل خمسة وسبعين جندا فلما رأى
الجهل ما اكرم الله به العقل وما اعطاه اضمر له العداوة فقال الجهل
يا رب هذا خلق مثلي خلقته وكرمته وقويته وانا ضده ولا قوة لي به
فاعطني من الجند مثل ما اعطيته فقال نعم الى ان قال فاعطاه خمسة
وسبعين جندا الى ان قال فان احدهم لا يخلو من ان يكون فيه بعض هذه
الجنود حتى يستكمل وينقى من جنود الجهل فعند ذلك يكون في الدرجة
العليا مع الانبياء والاوصياء هفتم فتح و ظفر بر جنود شیطان و رهائی
از تسلط ایشان و خروج از عالم جهل و طبیعت و با اهل این مرحله اشاره
فرموده حضرت صادق علیه السلام در حدیث یمانیه که شیعتنا اهل الهدی
واهل التقوى واهل الخير واهل الايمان واهل الفتح والظفر هشتم

اسلام اعظم

اسلام اعظم و بیان این مرحله آنست که آدمی قبل از دخول در عالم
فتح و ظفر و غلبه بر حزب ابلیس و طبیعت در عالم طبیعت گرفتار و اسیر
جنود واهم غضب و شهوت و مغلوب اهویه متضاده و لجه طبیعت است
آمال و امانی او را محیط و هموم و غموم بر او مستولی با تزاحم عادات
و رسوم متناقضه مزاحم و بمنافیات طبع و منافرات خاطر متألم مخاوف
عدیده را منتظر و مهولات کثیره را مهیا بهر گوشه خاطرش را تشویشی و در هر زاویه
از کانون سینه اش آتشی انواع فقر و احتیاج منظورش و اصناف
آلام و اسقام در دور و کنارش گاهی در کشش اهل و عیال و زمانی
در خوف تلف مال و منزل گاه جاه میخواهد و نمیرسد و گاه منصب میجوید
و نمی یابد خار خار حسد و غضب و کبر و امل او را دامن گیر و در چنگ
حیات و عقارب و سباع عالم جسمانیت و مادیت زبون و حقیر

[illegible] روشن از ظلمات وهم و طبع تیره و تار و با فزون از صد هزار
چشم هموم متضاده گرفتار از هر طرف رو کرد اندیشه را در کار خورد و بهر جا
پا نهد خاری بپایش خلد و چون بتوفیق بیچون با جنود وهم و غضب
و شهوت محاربه و بر ایشان مظفر و منصور گردید و از چنگ عوایق و علایق
مستخلص شد و عالم طبیعت و مادیت را بدرود کرد و قدم از دریای وهم
و دل بیرون نهاد خود را جوهری می بیند یکتا و گوهری بی همتا بر عالم
طبیعت محیط و از موت و فنا مصون از کشاکش متضادات فارغ و از
خار خار متناقضات در آرام و در خود صفائی و بهائی و نوری و ضیائی
مشاهده میکند که فوق ادراک عالم طبیعت است چه در این وقت طالب
بمقتضای مُتْ عَنِ الطَّبِیعَةِ از طبیعت مُرده است و زندگانی تازه یافته است
و بسبب تجاوز از قیامت انفسیه صغری که موت نفس اماره است و از

معلومات

معلومات صوریه ملکیه بمشاهدات معنویه ملکوتیه فائز گشته و بسی از امور
مخفیه بر او ظاهر و بسیاری از احوال عجیبه او را حاصل و بقیات نفس
وسطی رسیده در این وقت اگر عنایت ازلیه او را در نیابد بواسطه آنچه
از خود مشاهده میکند انیت و اعجاب او را در می یابد و دم از انانیت
میزند و راهزن او در مراحل سابقه اعداء خارجیه و اذناب شیطان
بود در این وقت رئیس ابالسه است و عدو داخل است که نفس و ذات
باشد چنانچه وارد شده که اَعْدَا عَدُوِّکَ نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْکَ
و همین اعجاب و انانیتی بود که او را بعالم طبیعت مبتلا ساخت چنانچه
وارد است که بعد از خلق روح مجرد خداوند قهار او را در معرض مکالمه
باز داشته فرمود مَنْ اَنَا روح از احاطه و غلبه و بهائی که در خود یافت
قدم از مرتبه خود فراتر نهاده گفت مَنْ اَنَا خداوند عالم او را از عالم نور

ود ابتهاج اخراج و بکشور فقر و احتیاج فرستاد تا خود را بشناسد پس چون
باز از عالم طبیعت خارج شود و بحالت اولی عود کند همان انانیت و کبریا
او را فرو میگیرد چنانکه طایفه حدیث ما بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم الا
رداء الکبریاء را برین حمل نموده اند یعنی بجائی میرسد که اگر کبریا خود را بر دوش
نمی افکنند و عجب نمی نمودند ملاحظه انوار عالم لاهوت را می نمودند و در این
حال چون عنایت الهیه او را انقاذ نکند بکفر اعظم مبتلا میشود چه کفر مراحل شایعه
یا کفر بر رسول بود یا شرک بواسطه امور خارجه چون شیطان و هوا چنانچه
فرموده اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ اَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ و اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ
اِلٰهَهُ هَواهُ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود الهَوی اَبْغَضُ اِلٰهٍ عُبِدَ
فِی الْاَرْضِ و تخصیص فی الارض از آنست که بعد از خروج از ارض طبیعت
الهی ابغض از آنست که نفس باشد چه اتخاذ آن با کثیت بعد از فراغ عالم

طبع

طبیعت و بدن میشود و صعود بمدارج نفس و ذات و بهمین کفر اشاره فرموده
که اَلنَّفْسُ هِیَ الصَّنَمُ الْاَکْبَرُ و این بت پرستی بود که ابراهیم دوری از آن از خدا
طلبید و گفت وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنامَ چه پر ظاهر است که در حق خلیل
و ابناء حقیقه او که انبیاء هستند پرستش بتهای مصنوعه متصوره باشد
و همین شرک بود که خاتم انبیاء از آن پناه بخدا برد و گفت اَعُوذُ بِکَ
مِنَ الشِّرْکِ الْخَفِیِّ و مخاطب شد بخطاب وَلَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ
و همین کفر است که بعضی از اکابر اهل الله بآن اشاره کرده که بنده چون
رخت از کون و مکان برگرفت اول مقامی که بروی عرض کنند مقامی
باشد که چون بانجا رسد پندارد که صانع است و کدام کفر از این بالاتر است
اِذا قُلْتُ ما اَذْنَبْتُ قالَتْ مُجِیبَةً وُجُودُکَ ذَنْبٌ لا یُقاسُ بِهِ ذَنْبٌ
و مقابل این کفر اسلام اعظم است و همین اسلام که حق جل شانه

خلیل خود را بآن امر فرمود که اذ قال له ربه اسلم و حقیقت آن عبارتست
از تصدیق به نیستی خود و اذعان ذلت و عجز و عبودیت و مملوکیت بعد از
کشف حقیقت و اعتقاد باینکه آنچه از خود مشاهده میشود از احاطه و نور عین
فقر و سواد و ظلمت است بلکه قطع نظر از نهایت شود در جنب است مطلق
و نور محض **نهم** ایمان اعظم و آن عبارتست از مشاهده و معاینه نیستی
خود بعد از تصدیق و اذعان بآن که اسلام اعظم است و حقیقت آن
شدت ظهور و وضوح اسلام اعظم است و تجاوز آن از حد و علم و اذعان
تا آنکه بمرتبه مشاهده و عیان رسد و از این جهة بود که چون حق تعالی بخلیل خود
فرمود اسلم قال اسلمت لرب العالمین و اشاره بدخول در این
عالمست قوله سبحانه فادخلی فی عبادی چه حقیقت عبودیت در این
وقت متحقق و دخول در ان کنایه از مشاهده و عیانست و در این مقام

سالک

سالک از عالم ملکوت ارتحال و قیامت کبری انفسیه برپا و قیام
مینماید و بعالم جبروت داخل میشود و از مشاهدات ملکوتیه بمعاینات
جبروتیه فایز میشود و از عالم نفوس متعلقه بافلاک بعالم منزه از اجسام
داخل میشود و در طلب این منزله گفته بینی و بینک انی ینازعنی
فارفع بفضلک انیی من البین **دهم** هجرت عظمی و آن عبارتست
از مهاجرت از وجود خود و رفض آن و مسافرت بعالم وجود مطلق
و توجه تام بآن و امر باین مهاجرت است که فرموده که دع نفسک
و تعال و اشاره بآنست و ادخلی جنتی بعد از فادخلی فی عبادی
چه یا ایتها النفس المطمئنة خطاب بنفسی است که از جهاد اکبر فارغ و بعلم
فتح و ظفر که مقر اطمینان است داخل و چون همین قدر در وصول بمقصد
کافی نبود امر شد برجوع به پروردگار خود و تفصیل داده شد کیفیت رجوع

پس امر شد ابتدا بدخول در عباد که ایوان اعظم است پس بترقی ازان
بدخول در جنت پروردکار که ترک وجود خود ودخول در عالم خلوص است
ورجوع برب خود واینچه را که ازان تعبیر شده بمقعد صدق عند ملیک
مقتدر همین مرحله ایوان اعظم است چه راستی امر که فنیتی خود باشد
ومحل سکون صادق که وجود محض باشد در اینوقت بدست آید ونظر باینکه
هنوز مجاهده عظمی متحقق نشده وآثار وجود خود باقی است واضمحلال آن
در نظر سالک بمجاهده موقوف است پس هنوز بالمره از سطوت تازیانه
قهر ایمن نشده وباین جهة در مضمار این دو اسم بزرک جای دارد
یازدهم جهاد اعظم وآن عبارتست از اینکه بعد از هجرت از وجود
خود وتوسل بملیک مقتدر بآثار وجود ضعیف در مجادله برآمده تا بالمره
همه را نهامنفی ومحو شده قدم در بساط توحید مطلق نهند دوازدهم عالم

خلوص

خلوص که شمه از شرح آن شنیدنی وانعالم فتح وظفر است بعد از جهاد
اعظم واشاره بآن شده که احیاء عند ربهم وچون در اینوقت از تازیانه
قهر ایمن ودر حجر تربیت مربی ازل پرورش یافته در مضمار این اسم داخل
میکردد چنانکه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک نیز بران مشعر است
چه یا ایتها النفس المطمئنة خطاب بنفسی است که از جهاد اکبر فراغت یافته
وبعالم فتح وظفر که مقر اطمینان است داخل شده وچون همین قدر
کفایت نمیکند امر شد برجوع به پروردکار خود وتفصیل داده شد
رجوع باو اولاً بدخول در عباد که ایوان اعظم است پس امر بترقی
ازان ودخول در جنت پروردکار که ترک وجود خود ودخول
در عالم خلوص ورجوع برب خود انا لله وانا الیه
راجعون بدم المحب یباع وصلهم فاسمح بنفسک ان

از نفخه و صعقه و این وقت قیامت عظمای انفسیه
بران قائم و از اجسام و ارواح و تعینات و اعیان
باثرها گذر کرده و از همه آنها فانی قدم در عالم لاهوت
مینهد و بحیوة حقیقیه ابدیه فایز و باقی میگردد و از معاینات
جبروتیه بتجلیات لاهوتیه منتقل و سرافراز می شود وَ ذٰلِکَ
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ وَ لِمِثْلِ هٰذا فَلْیَعْمَلِ الْعامِلُونَ و در این هنگام
از تحت کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ بیرون میرود چه در این وقت
نفسی نیست و مصداق اَوَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَاَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً
یَمْشِی بِهِ فِی النّاسِ میشود و اِلّا مَنْ شاءَ اللّٰهُ که در کریمه
وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ عبارت از اوست
و این هم میت است و هم حی میت است بموت ارادی از عالم

طبیعت

طبیعت و نفس و حی است بحیوة حقیقیه در عالم لاهوت و [illegible]
ره فرموده اند مَنْ اَرادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلی مَیِّتٍ یَمْشِی فَلْیَنْظُرْ اِلی عَلِیِّ بْنِ
اَبِی طالِبٍ علیه السلام و چون شرح این عوالم دوازده گانه را زود است
حال با تو شرح میکنیم طریق سلوک و مسافرت بانها را بر سبیل اجمال اعانک الله
عَلَیْهِ و از برای زیادتی بصیرت بدو بیان با تو شرح میدهم پس در بیان
اول میگویم که روی کلام من با کسی است که بفکر طلب براید و بالمره غافل
و ذاهل نباشد و چنین کسی اول چیزی که بر اوست انست که دامن طلب
بر میان زند و در تفحص و تجسس ادیان و مذاهب بقدر استعداد خود براهین
و نظر و تتبع در شواهد و آیات و بینات و قرائن و امارات حسیه
و عقلیه و ذوقیه و حدسیه جهد کند و غایت سعی خود را بقدر میسر بظهور آورد
تا بکلی خدا و حقیقت رهنمائی او را پیش برد اگرچه با دنی مرتبه از علم و یقین

باشد بلکه در این مقام مجرد گمان و رجحان نیز بکار رومی آید و بعد از حصول
این تصدیق علمی یا رجحانی از عالم کفر خارج و باسلام و ایمان اصغرین
داخل و این دو مرحله را طی کرده است و در این دو مرحله است که اجماع
واقع است بر اینکه از برای هر مکلفی دلیلی لازم است و چنانچه از تفحص
وجهد و عقل و نظر هیچ رجحانی از برای او حاصل نشد دست در دامن
تضرع و زاری و ابتهال و خاکساری زند و در این مرحله بابهای بسیار از
که البته در بر او مفتوح چنانکه از ادریس و حمیدان او ماثورات
و در این اوقات بجهة حصول یقین با دگاری چند که در این مرحله مؤثرات
اگر مشغول باشد بهتر است و به برخی از ان اشاره میشود و چون این
دو مرحله را پشت سر انداخت داخل طلب اسلام و ایمان اکبر بر میان
بندد و اول چیزی که در این مرحله لازم است علم باحکام و آداب

ووظایف

و وظایف و شرایع را نهایتیست که باعتقاد خود جستجو نمودن آنها
کار خود را انها با خلیفه و نایب آن یا فهمیدن از کلام آن اگر اهلیت آن داشته
باشد یا بمتابعت کسی که اهل باشد که او را در شریعت ما فقیه خوانند
و بعد از علم و تحصیل آنها تن بانها در تسلیم و انقیاد و ترک رد و اعتراض و
بعد از ان شروع کند در مواظبت بانها و محافظت وظایف و آداب
تا بدین سبب درجه بدرجه یقین و معرفت آن در تزاید و وضوح و ظهور
و بان سبب عمل و آثار ایمان در جوارح و اعضا اشد و اکثر گردد
چه عمل موجب علم و علم مورث عمل است و بدین طریقه اخبار کثیره مشحون است
چنانکه در حدیث عبد العزیز متقدم مذکور که اَلاِیمانُ عَشَرُ دَرَجاتٍ
بِمَنزِلَةِ السُّلَّمِ یُصعَدُ مِنهُ مِرقاةً بَعدَ مِرقاةٍ و آنچه در حدیث حسین صیقل است
که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که اَلاِیمانُ بَعضُهُ مِن بَعضٍ اشاره بهمین

و در حدیث اسمعیل بن جابر است از آنحضرت علیه السلام که العلم مقرون
بالعمل فمن علم عمل و من عمل علم و اصرح از اینها حدیث محمد بن مسلم است
که آنحضرت فرمود الایمان لا یکون الا بعمل و العمل منه و لا یثبت
الایمان الا بعمل و نیز در حدیث جمیل بن دراج است از آنحضرت که فرمود
لا یثبت له الایمان الا بالعمل و العمل منه و در کلمات و خطب سید
اولیا صلوات الله و سلامه علیه تصریحات و تلویحات است بر اینکه ایمان
کامل از عمل متولد است پس کسیکه طالب ایمان اکبر باشد باید اول از
عمل طلب کند اما باید در این مرحله رفق و مدارا را شعار خود کرداند چنانکه
در حدیث عبد العزیز گذشت و هر عملی که بآن مبادرت کرد بر آن مداومت
نمود چه احادیث متواتر است بر اینکه عمل قلیل با دوام افضل است از
عمل کثیر گاه گاه و باید درجه فدرجه بالا رفت تا جمیع اعضا و جوارح را

ازحفظ

از حفظ آنها از زیان عطا گیرد تا هیچ عضوی نماند که از حفظ خود بی نصیب
نماند و رساند کار بجائی که جمیع حفظ هر عضوی از اعضای ظاهره و باطنه
از زیان با وعظ شود از اوامر و نواهی حتمیه و تنزیهیه که با آنها جزئی
از آنها بهمان قدر از زیان ناقص است و با وجود قصور ایمان بعد از
رأس زبره قدم در عالم بالاتر از آن نتوان نهاد چه گذشت که
عوالم سلوک براه خدا اشباه بساعات است تا بالمره متقدم طی نشود
متأخر را در نیابد منقولست که سالکی بطمع مراتب بنزد شیخی آمد او را
در مسجد یافت و دید که شیخ آب دهان خود را در آنجا افکند از همانجا
مراجعت نمود شیخ را مهتدی نیافت و دیگری کاد شیار را دو بر زمین
وقفی قدم نهاد و از آنجا بزمین او مراجعت کرد بجهة آنکه قلیلا از حق
زمین بزمین خود داخل شده بود محصول زمین خود را نخورد حسنات

الابرار سیئات المقربین و در بیان این مطلب کافیست قول حق
قد افلح المؤمنون تا قوله والذینهم عن اللغو معرضون چه لغو تخصیص بزبان ندارد
و هر عملی که نه بروفق امر الهی و نه مستوجب ثواب و اجر و نورانیت باشد
و نه مطلوب حسنه اهل عالم باشد از هر عضوی که صادر گردد لغو است
و اهم آنچه عطای حظ او از ایمان لازم است از اعضای قلب است
که امیر بدنست و ایمان آن بسایر اعضا و جوارح متعدی و ساری است
چنانکه در حدیث زهری و حماد گذشت پس مراقبت احوال او و جمیع احوال واجب
و ایمان بذکر و تفکر است و ازینست که در احادیث عدیده افضل عبادات را
تفکر و تذکر فرموده است و ازین جهت است که در صحیفه الهیه فرموده و
لذکر الله اکبر و غایت ایمان بآن حاصل میشود الا بذکر الله تطمئن القلوب
و چنانچه قلب از آثار ایمان خود باز ماند سایر اعضا نیز باز میمانند و کی

بعض

و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و چون جمیع اعضا و جوا
رح صنف اینها از ایمان محظوظ و اینها بحظوظ خود معتاد و از شر کشتی
محفوظ ساخت بعالم مجاهده پردازد و از مرافقت ابناء زمان و اولیاء
شیطان و مقتضیات وهم و شهوت و غضب و بلا و عادات و رسوم
بمقتضای لا یخافون فی الله لومة لائم رحلت و هجرت و بعالم عقل پیوندد
و عساکر آنرا با خود یار و بمحاربه حزب هوا و هوس و جنود ابالسه آغاز د
و این مرحله پنجمست که بالکلیه مؤخر از جمیع مراحل سابقه باشد چه بعضی
از آثار ایمان جوارح بصلاح باطن منوط و بسی از لوازم و آثار ایمان
نفس باعمال جوارح مربوطست بلکه فی الحقیقه این هر مرحله را دست در گردن
یکدیگر و فعلیت تام از برای هر یک در یکدفعه حاصل میشود و بالجمله چون قدم
در این مرحله نهاد اول چیزی که او را لازمست علم باحکام طب روحانی است

که مصالح و مفاسد و فضایل و رزایل و دقایق و خفایا و حیل و مکاید
نفس و سایر جنود ابلیس را بداند و این فقه نفس است چنانکه فروع احکام
فقه جوارح است و معلم فقه نفس عقل است چنانکه معلم فقه جوارح فقیه است و حدیث
العقل دلیل المؤمن و حدیث و ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة
و حجة باطنة و اما الظاهرة فالرسل و الانبیاء و الائمة و اما الباطنة
فالعقول باین دال است ولیکن چون اکثر عقول بواسطه وغول در عالم طبیعت
و مکاوحت جنود وهم و غضب و شهوت مکدر و از درک دقایق مکاید
جنود شیطان و طریق غلبه بر ایشان قاصر لهذا در این مرحله نیز از رجوع
بشرع و قواعد مقرره در آن چنانکه فرموده اند بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
ناچار است پس طالب را در این مرحله نیز از رجوع براهنما یا خلیفه یا نایب آن
یا فهم از کلمات آن چاره نیست و چون استنباط این مرحله و استخراج دقایق

آن

آن و شناختن امراض نفسانیه و معالجات آن و مصالح و مفاسد
و مقدار دوای هر شخص و ترتیب معالجه آن بخصوصه چنانکه در این مقام حضرت و انا
امریست بسی صعب و دقیق صاحب این انضباط را عقلی باید تام و نظری
ثاقب و قوه قویه و ملکه قدسیه و علمی غزیر و سعی کثیر و باین سبب حصول این
علم قبل از عمل آن متعسر بلکه متعذر لهذا طالب این مرحله را چاره از رجوع
براهنما یا قایم مقام او که تعبیر از او باستاد و شیخ میشود نیست و هم چنانکه
از برای استاد فقه جوارح شرایطی است مقرره و رجوع بآن قبل از معرفت
آن جایز نه و بدون آن عمل باطل است همچنین در فقه نفس و طب روحانی
نیز چنین است و معرفت استاد در این فن اصعب و شرایط آن اکثر است
خلیلی قطاع الفیافی فی الحما کثیر و ارباب الواصلون قلائل و فرق
دیگر است میان استاد فقه جسمانی که فقیهش خوانند و استاد فقه روحانی که

شخص گویند و آن آنست که راه فقه جوارح کلی و ظاهر و راه همه کس
و جمند و دزدان و قطاعان طریق راه خدا در آن قلیل و ظاهر اند پس
استادان فقه را نمودن راه و شناسانیدن فریبندگان کافی است
بخلاف راه فقه نفس و طب روحانی که راه هر کس متفاوت و مرض
هر شخص مختلف و قدر مرض و مقدار دوا غیر مضبوط و شناختن مرض هر شخص
مشکل و ترتیب علاج صعب و عقبات راه پیچ در پیچ و راه پر نهایت
و دزدان پنهانی بی‌نهایت و شناختن ایشان مستصعب چه بسی از ایشان
بلباس دوستی ملبس اند پس چاره از همراهی استاد و شیخ و مرافقت و مراقبت او
در همه احوال نیست و عرض حال بر او در هر عقبه لازم است و از اینست که
سالکین راه مدتهای متمادیه در خدمت استاد بسر برده و دقیقه از حضرت
او غایب نگشته و بدانکه حال فقه نفس نیز چون حال فقه جوارح است

در اینکه

در اینکه تا تمامیت ایمان نفس بتمامیت ظهور آثار آن در آن موقوف اگر
اثری از آثار آن مهمل گذاشته شود بهمان قدر در ایمان نفس نقصانی
و قصوری است و قدم بعالم بالاتر ننهد و چون سالک راه بتوفیق و عنایات
ربانیه و تعلیم شیخ روحانی این مرحله را پیمود و چنانکه باید و شاید مجاهده نمود
و نقصانیکه در ایمان و اسلام اصغر او را حاصل بود تمام میشود و چنانچه در اینجا
خط یا رقمه بود براو ظاهر و هویدا میگردد و راه راست و صراط مستقیم
براو واضح میشود و از ظن و تخمین بمشاهده و یقین میرسد فَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی
یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ اِنْ تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَاِنِّی لَغَفَّارٌ
لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدی و امیر المؤمنین علیه السلام در وصف
مجاهدین و غایت احوال ایشان میفرماید فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمی وَمُشَارَکَةِ
اَهْلِ الْهَوی وَصَارَ مِنْ مَفَاتِیحِ اَبْوَابِ الْهُدی وَمَغَالِیقِ اَبْوَابِ الرَّدی

قد ابصر طریقه و سلک سبیله و عرف مناره و قطع غماره فهو من
الیقین علی مثل ضوء الشمس و نیز در وصف ایشان میفرماید آنحضرت
هجم بهم العلم علی حقیقة البصیرة و باشروا روح الیقین و استلانوا ما استوعره
المترفون و انسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنیا بابدان
ارواحها معلقة بالمحل الاعلی مگر کسی که در راه طلب تقصیر کرده باشد
و در مرحله از مراحل اهمال و مسامحه نموده باشد چون کسی که در فحص اول کم
در اسلام و ایمان اهم ضروریات جهد خود را مبذول نداشته و در راه
نمای گمراه بدست آورده یا از متابعت فقیه و شیخ خود سر پیچیده یا در شناختن
رهنمای خود را مبذول نکرده یا در رعایت حفظ جوارح یا نفس از زیان تقصیر
کرده یا در ترتیب معالجه اشتباه نموده چنانکه انموذجی از آن را بتو خواهم نمود
و چون طالب سالک از این مراحل فارغ و حزب شیطان و جهل را مغلوب

و بعالم فتح

و بعالم فتح و ظفر داخل شد انگاه طی عوالم اربعه میرسد چه در این مسکن عالم
عالم جسم رحلی و در ملک روح داخل است و حال وقت سفر اعظم و سفر دوست
از عالم نفس و روح و انتقال از کشور ملکوت است بمملکت جبروت و لاهوت
و عمده طریق سیر در این راه بعد از بیعت با شیخ آگاه ذکر و فکر و تضرع
و تبتل و ابتهال و زاریست و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا و اذکر
ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و از آنست که خدای تعالی ذکر خود را
اکبر از صلوة که عمود دین است فرموده و حضرت صادق علیه السلام افضل عبادات را
تفکر شمرده و تفکر یکساعت را بهتر از عبادت هفتاد سال ذکر نموده و چون
این حرکت نیز تمام شود کلام و فکر و عزلت و سیر و سلوک و طلب و طالب
و مطلوب و نقصان و کمال بانجام میرسد اذا بلغ الکلام الی الله
فامسکوا و این پایان اجمالی اول بود از برای پایان سلوک طریق راه

عالم خلوص و اما بیان دویم بدانکه علمای طریقت از برای سالک منازل
و عقبات بیان نموده اند و طریق سیر در آنها را شرح داده اند و در تعداد
منازل و عقبات بیان مختلفه و ترتیب آنها اختلاف کرده اند تا آنکه اقل
آنها را صد و اکثر را هزار گفته اند و بعضی بهفتاد هزار تصریح کرده اند
و اکثر این منازل و عقبات در عالم نفس واقع و از جمله مراحل و منازل
جهاد اکبر است و ترتیب آنها نسبت باشخاص مختلف است و طی همه مراحل
ایمان نفس از لوازم و بقدر نقصان آن نفس در ایمان قاصر است پس ذکر
بعضی از آنها غیر لایق و امر سالک بجهاد اکبر در ذکر این عقبات و منازل
کافی است و حقیقت سلوک و کلیه آن تسخیر بدن و نفس است در تحت رایت ایمان
که مبین احکام آن فقه جوارح و فقه نفس است و بعد از این افناء نفس و روح
در تحت رایت کبریائیه الهی و همه عقبات و منازل در این مراحل مندرج است

ولکن

ولکن سلوک این مراحل و طی این راه و مسافرت در این عوالم موقوف
بامور چند است که بدون آنها بمنزل نتوان رسید بلکه قدم در این
راه نتوان نهاد و وصول بمقصد و حصول مطلب بآنها منوط است و ملازمت
آنها در رسیدن بمنزل یکدیگر مربوط است و تعداد منازل راه و عقبات
نفس و خطرات سفر در این مقام بی محل و چنانچه ذکر آنها لازم باشد
ذکر احوال جوارح و اعضاء که فقه بدن است نیز باید کرد چه آنها
نیز از منازل سفرند پس مهم ذکر اموریست که بواسطه آنها این راه
خطرناک طی میشود و طالب بمقصد میرسد و شرح این امور آنست
که طالب بعد از فحص و نظر چون باسلام و ایمان اصغر رسید اول چیزی که
بر او است تحصیل علم است باحکام ایمان بطریقی که مذکور شد و طلب العلم
فَرِیضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ باین دال است و کسیکه ازین علم خالی باشد

مجاهده اکبر مغلوبیت نیفزاید چنانکه ابو عبد الله علیه السلام فرموده العامل
علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق ولم یزدد السیر الا بعداً
و این علم هر چند اوضح باشد اثر آن اکثر و اسرع است پس اخذ ان
احکام از نبی یا وصی یا امکان اشرف پس استخراج انها از کلام ایشان
از تقلید افضل و مجمل علم ضرورت که یکی از علوم اهل سلوک است در این
علم مندرج است و انچه از آن خارج باشد در طی علم نفس معلوم میشود و لازم
دست آوردن مأخذ علم است و فعلیت همه آن در بدو امر غیر لازم بلکه بتدریج
در حال ضرورت باید بظهور آورد و این از مقدمات سلوک است و طالب
هنوز در مقام سیر و حرکت نیست و چون این مرحله را بدست آورد باید استمداد
از عنایت ربانیه طلبیده آغاز کند و انجام این سفر با مور بسیار منوط است
و عمده در آن چند چیز است اول ترک عادات و رسوم و تعارفات

و مهد اولایی

و مهد اولایی که بشر مانع و راه خدا را عایق بالعادیة فتنة مایرون
الغار عاراً لا المسلمین و لا الیهود و لا المجوس و لا النصاری چنانکه
کریمه لا یخافون فی الله لومة لائم بآن ناطق است پس طالب باید دست
از تقلید عادات برداشته طابع اصلاح خود کند و اجتناب از ملامت
اهل عالم قدس را برا اجتناب از ملامت ابنای روزگار اولی داند و توبه
که اول مرتبه جهاد اکبر است همین است فقط و اما توبه از معاصی و ذنوب
پس آن از فرایض ایمان جوارح است و سالک و مجاهد و غیر مجاهد در او لازم
دویم عزم و باید در عزم چنان جازم باشد که از مقارعه سیف و سنان
و مقابله ابطال و شجعان و تحمل شداید و احتمال مخاوف احتمال رجوع ندهد
سیم رفیق و مدد از آنچه نفس از تحمل بار گران بیکدفعه منکسر و از سفر
منزجر میگردد چنانچه در حدیث عبد العزیز متقدم گذشت و در روایت

عبد الملک بن غالب از ابی عبد الله علیه السلام است که اَلْعِلْمُ خَلیلُ الْمُؤمِن
وَالْحِلْمُ وَزیرُه وَالْعَقْلُ اَمیرُ جُنُودِه وَالرِّفْقُ اَخُوه و ابو جعفر علیه السلام فرموده
که اِنَّ هٰذَا الدّینَ مَتینٌ فَاَوْغِلُوا فیهِ بِرِفْقٍ و در حدیث حفص ابن البختری است
که وَلا تُکَرِّهُوا اِلیٰ اَنْفُسِکُمُ الْعِبادَةَ چهارم وفا پنجم ثبات و دوام
با هر حالی و مقامی شود چه قلیل عمل با دوام افضل است از کثیر آن بدون آن
حضرت ابی جعفر علیه السلام در روایت زراره فرموده اَحَبُّ الْاَعْمالِ
اِلَی اللّهِ ما داوَمَ عَلَیْهِ الْعَبْدُ وَاِنْ قَلَّ و مراد از ثبات آنست که بر آنچه
عزم کرده و وفا نموده بر آن ثبات ورزد و از آن تخلف نکند و در تخلف آن
خوف خطر است چه حقیقت عمل بعد از ترک آن مخاصمت بر میخیزد پس تا جزم
بر وفا و ثبات ننماید بر عملی عزم نکند و از این راه برفق مأمور شده که
بتدریج بدن و نفس را در تحت طاعت خود در آورد تا تواند بر ما فوق آنچه

مراد اول است

مراد اول است ثبات ورزد و مراد آنکه ثبات در مرحله را جازم نباشد
عازم آن نگردد و در مرحله سابق توقف کند و این توقف را بجهة حصول
مقام در حال اول را اهل سلوک بمرحله قصد اقامه در منزل میشمارند و ثبات
که مذکور شد یکی از درجات صبر است ششم مراقبه و آن عبارت است
از متوجه و ملتفت خود بودن در جمیع احوال تا از آنچه بر آن عازم شده و عهد
کرده تخلف نکند و در مراقبه دیگر است که بآن اشاره میشود هفتم محاسبه
چنانکه حدیث حاسِبُوا اَنْفُسَکُمْ قَبْلَ اَنْ تُحاسَبُوا بآن امر است و موسی ابن جعفر ع
در حدیث ثانی فرموده لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ کُلَّ یَوْمٍ و آن عبارت است
از آنکه وقتی از شبانه روز خود را معین نماید از برای رسیدن حساب خود
و از مبدأ وقت سابق را ملاحظه نماید که در آنچه بر آن عازم شده با سایر
احکام لازمه آیا عامل او که بدن یا نفس باشد خیانتی کرده یا نه هشتم مؤاخذه

و آن عبارتست از آنکه بعد از ظهور خیانت در مقام تنبیه و تأدیب و سیاست
برآید بعتاب و خطاب بلکه زجر و ضرب و عذاب چنانکه از ازکیا از اکابر
مأثورست که در مصلای خود تازیانه داشتی و بعد از محاسبهٔ نفس و ظهور
خیانت خود را بآن تأدیب کردی و دیگری میگذشت در راهی عمارتی تازه دید
پرسید چه وقت ساخته اند پس بمواخذهٔ این سؤال لغو سالی آب نیاشامید
و شخصی در زمان عیسی علیه السلام در عذرخواهی اینکه روزی شکایت از گرما
کرد چهل سال عبادت و گریه کرد و چنانچه خیانتی که صادر شده امری باشد
که مکافاتی برای آن در شرع رسیده بمکافات آن شتابد نهم مسارعت
یعنی در آنچه عزم میکند بمقتضای امر و سارعوا بکردن آن شتابد قبل از آنکه
شیطان مجال وسوسه یابد دهم ارادت و آن عبارتست از آنکه
باطن خود را از تعلق خاطر و کمال اخلاص محبت نسبت بمقنن قوانین اعمال

که از

که از شریعت خود قرار داده که صاحب شریعت و خلفای او باشند خالی کند
چنان که هیچ غشی در آن نباشد و باید در این مرحله بسر حد کمال باشد
و این مرحله را در تأثیر اعمال مدخلیتی است تامه و آنچه وارد شده در رد
اعمال بدون ولایت رسول صلی الله علیه و آله و آل بر این مطلب و از اعظم دلالات
و تحصیل این محبت نیز یکی از منازل است که طی آن محتاج بحرکتی است که بعد از این
ذکر کرده میشود و از تتمهٔ این ارادت ارادت و اخلاص نسبت بذریهٔ رسول
و منسوبان و شعائر ایشان از مشاهده و قبور و کتب جامعه کلمات شریفهٔ ایشان
آری ؛ اُذِلُّ لآلِ لیلی فی هَواها ؛ واَحتَمِلُ الاَصاغِرَ والکِبارا ؛ و چون
اصل قوانین و قواعد از جانب پروردگار است ملازمت آثار محبت و شفقت
و مهربانی نسبت بجمیع منسوبان پروردگار که عبارت از مخلوقات است
چه از حیوان و چه از غیر آن در هر یک بحسب آنها لازم چنانکه حدیث دال

برانکه عمده شعب ایمان هو الشفقة علی خلق الله بدان مشیر است احب الجهات
ملعات نجد و ما شغفی بها لولا هواها و باید اظهار لوازم خلوص و شفقت را بجای آورد
که ازو در حصول خلوص باطنی غایت تاثیر است و همچنین است باستاد علام و شیخ
و مقتبسان او امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذا الجدار و ذا الجدار
و ما حب الدیار شغفن قلبی و لکن حب من سکن الدیارا یازدهم ادب نگاه داشتن
نسبت بجناب مقدس باری و رسول و خلفای او و این مرحله ایست مغایر ارادت
اگرچه در بعضی مواد مجتمعند و این شرط از معظم شرائط است شخصی در خدمت امام علیه السلام
اظهار سخنی کرد که در آن شائبه ثبوت قدریه از رای امام ع بود نمود امام ع
بخاک افتاده جبین مقدس برخاک مالید و دیگری بر زبانش سخن اعراضی گذشت
دهان خویش بخاکستر انباشت و طایفه از ارباب قلوب قرآن را نشسته
نخوانندی و بدو دست گرفته مواجه قبله ایستادندی و با نهایت عجز و مسکنت

تلاوت نمودندی و در حضور قرآن نانشستندی یا غایت ادب را ملحوظ
داشتندی چنانکه در حضور سلطان نشستندی و بعضی در تعظیم اسماء شریفه
رسول و ائمه بر خواستندی و برخی در نشستن و رفتن و خوردن و سایر حالات
چنان زیستی که خدای تعالی در آنجا حاضر دیدی و ادب را ملاحظه کردی و حفظ
ادب در حین عرض حاجت و احتراز از الفاظ امر و نهی از جمله لوازم است دوازدهم
نیت و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای
خدا و قطع طمع از اعراض دنیویه بلکه اخرویه بلکه از جمیع آنچه بجز او راجع شود بلکه
در اواخر حال امر با نتفاء نیت منتهی گردد چنانکه از بزرگی سؤال کنند که ما ترید
قال ارید ان لا ارید پس باید از اهم حلیه سالک چشم دل از دیدن و ندیدن
و رسیدن و نرسیدن و داشتن و نداشتن و رد و قبول بپوشد بلکه شرط سلوک
در محبت کامله آنست که محبوب را نیز فراموش کند چه هنوز سروکار با محبت است

و قطع طمع در نزد سالکین عبارتست از این جمله است سیزدهم صمت و آن بر دو
قسمست عام مضاف و خاص مطلق و اوّل عبارتست از حفظ لسان از زیاده
بر قدر ضرورت از کلام با ناس و اکتفاء در ضروری باقل ما یمکن و این قسم
سالک را در همه اوقات سلوک بلکه مطلقا لازم است و آنچه در اخبار وارد است
اشاره باین قسم است چنانکه حضرت امام محمّد باقر علیه السلام در حدیث ابی حمزه
فرموده است انما شیعتنا الخرس و از کلام ابی عبد الله است که الصمت شعار
المحبّین وفیه رضا الرب وهو من اخلاق الانبیاء وشعار الاصفیاء
و در حدیث بزنطی است از ابی الحسن الرضا علیه السلام که الصمت باب من ابواب
الحکمة وانه دلیل علی کل خیر باین سبب جماعتی از صحابه حصاة در دهن خود میگرفتند
تا خود را بصمت معتاد سازند و دوم عبارتست از حفظ لسان از کلام با ناس
بلکه خارج مطلقا و آن از شرایط لازمه است در اذکار حضریه کلامیه و آداب طلب

جداز

ضرورت اگرچه افضل است و در صورت تعسر در حضریات با عدم
امکان ذکر را بر اوقات متقاربه توزیع و در خلال انها از جهار چیز اجتناب
نماید مخالطه عوام و کثرت کلام و منام و طعام چهاردهم جوع و کم خوارگی
و افضل است که باعث ضعف از سلوک نشود و احوال را مشوش نداردد
و آن نیز از جمله شروط مهمه است و قول حضرت صادق علیه السلام الجوع
ادام المؤمن وغذاء للروح وطعام للقلب پس از این جمله است
و افضل اصنافش صوم است و گاه آن لازم است چنانچه در شرایط بعضی
از اذکار کلامیه بیاید پانزدهم خلوت و آن بر دو قسم است خلوت عام
و خلوت خاص خلوت عام و آنرا عزلت نیز گویند عبارتست از کناره گیری
از غیر اهل دل سیما از زمان از نسوان و طفلان و عوام و ارباب عقول
ناقصه و اهل عصیان و طالبین دنیا مگر بقدر حاجت و ضرورت و مصاحبت

بعد ضرورت و مجالست با اهل طاعت منافی این خلوت نیست و مکان
خاص در آن شرط نه و آنچه در اخبار معصومیه وارد است مراد این قسم است
چنانچه ابوعبدالله علیه السلام میفرماید صاحبُ العزلةِ متحصّنٌ بحصنِ الله متحرّسٌ
بحراستهِ فیا طوبی لمن تفرّدَ به سرّاً و علانیةً و فرمود فرّ من الناس
فرارَک من الاسدِ و الافعی فانّهم کانوا دواءً فصاروا داءً
و فرمود ما من نبیّ و لا وصیّ الّا و اختار العزلةَ فی زمانه امّا فی ابتدائه
او انتهائه و فرمود کفّوا السنتکم و الزموا بیوتکم و قصه غار حرا بر این مطلب
دال است و کریمه و ذرِ الذین اتّخذوا دینهم لعباً و لهواً و غرّتهم الحیوةُ
الدنیا بدان ناطق است و این خلوت در همه حال راجح است اما
خلوت خاص پس اگرچه در جمیع عبادات و اذکار خفایا از فضل نیست
ولکن در طایفه از اذکار کلامیه بلکه در جمیع آنها در نزد مشایخ طریقت

شرط و مراد اهل ورود از خلوت این قسم است و شرط در آن
وحدت و دوری از محل ازدحام و غوغا و استماع از صوت مشوش
حال و حیثیت مکان و طهارت آن حتی السقفِ و الجدار آن و باید
گنجایش آن بقدر ذاکر و عبادت او باشد و بس و قول عیسی علیه السلام
و الیسعک بیتک بآن اشاره است و بهتر آنست که یکدر داشته باشد
و روزن و فرجه نداشته باشد و ذاکر را مندوب است که چون داخل آنجا
شود بگوید ربِّ ادخلنی مدخلَ صدقٍ و اخرجنی مخرجَ صدقٍ و اجعل لی
من لدنک سلطاناً نصیراً پس بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله
و دو رکعت نماز کند بعد از حمد در رکعت اول این آیه بخواند و من یعمل
سوءاً او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفوراً رحیماً و در دویم ربّنا
علیک توکّلنا و الیک انبنا و الیک المصیر و باید در آنجا از برای

و گاه بر روی زمین نشینند یا چیزی که از زمین بروید چون بوریا و حصیر
و در وقت نشستن مواجه قبله نشینند بدو زانو یا متورکا یا مربعا و اهتمام
در تعطیر آنجا نماید سیما ببخورات لذیذه شانزدهم سهر بقدری که طبیعت را
طاقت باشد قوله تعالی قَلِیلًا مِنَ اللَّیلِ مَا یَهجَعُونَ هفدهم دوام طهارت
هیجدهم مبالغه در تضرع و ذلت و خاکساری و مسکنت در درگاه رب العزت
نوزدهم احتراز از مشتبهات بقدر استطاعت بیستم کتمان سر و این
از واجب شروط و مشایخ طریقت و اساتید اذکار را در وصیت باین
شرط مبالغه نهایت خواه در عمل و اوراد و خواه در حالات و خواه
در واردات حالیه و مقالیه و اندک تکلف و تجاوز از آن از مخل مقصد
و مانع مطلوب میشمرند و توریه در کلام و مخالفت عزم را در مقام اخفا
بر افشاء از لوازم میدانند و استعینوا علی حوائجکم بالکتمان برای ضبط

دال

دال است و از این راه سید اولیا علی علیه السلام بمیثم تمار میفرمایند
یا میثم وفی الصدر لبانات اذا ضاق لها صدری نکت الارض
بالکف وابدیت لها سری فمهما تنبت الارض فذاک النبت
من بذری و ابو عبد الله علیه السلام فرمود والله ما عبد الله بشیئ
احب الیه من الخباء و فرمود امرنا مستور مقنع بالمیثاق فمن هتک
علینا اذله الله و در حدیث ثانی وارد است که وددت والله انی
افتدیت خصلتین فی الشیعة لنا ببعض لحم ساعدی النزق وقلة الکتمان
و در حدیث سلیمان بن خالد است از حضرت صادق علیه السلام که انکم علی
دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه اذله الله و حضرت سجاد علیه السلام
میفرماید در حدیث ثمالی جابر بن یزید گوید که ابو جعفر علیه السلام هفتاد حدیث
بمن گفت که بهیچ کس نگفتم و هرگز نخواهم گفت و چون آنجناب از دنیا رفت

دل من بسیار تنگ شد و گردن من تحمل آن احادیث کران بجوبت
ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم که چنین حالتی مرا است فرمود بصحرا رو و حفیره
حفر کن و سر خود را در آن بیاویز و بگو محمد بن علی الباقر علیه السلام مرا چنین و چنین گفت
و خاک بر روی آن کن پس دیگر شیخ و استاد و آن بر دو گونه است استاد
خاص و استاد عام و استاد خاص آنست که بخصوصه منصوص و مخصوص باشد و در هر امتی که نبی و خلفای خاص
او است و استاد عام آنست که بخصوصه مأمور بعد این نباشد و لیکن داخل در عموم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
و سالک را در سیر حالی از استاد خاص چاره نیست اگر چه بوطن مقصود رسیده باشد چه آداب وطن را
ازو نیز می‌آموزد و ورای آن مملکت نیز ازوست و ضرورت استاد عام در حال
سلوک است بلکه در اواخر سلوک که حصول تجلیات ذاتیه و صفاتیه شده
نیز همراهی و در کار است و آنچه ارباب سلوک در باب آداب و ارادت
خدمت شیخ ذکر کرده‌اند مراد استاد خاص است اگر چه در عالم نیز بواسطه

قیام

قیام او در هدایت مقام خواص بحسب تفاوت مراتب ملاحظه ادب و ارادت
لازم است و آنچه اکثر می‌فهمند از توقف سلوک بر شیخ آنست که طلب و سلوک
با رهنما یا شیخ و استاد و متابعت او صورت نبندد و این اگر چه
چنین است و لیکن مرحله دیگر نیز هست ازین بالاتر چه مرافقت استاد
خاص در جمیع احوال بر ترتیب مظاهر چنانکه رمزی از آن بیاید از اهم شرایط
و اعظم و الزم لوازم است و مرافقت استاد عام نیز سیما از برای مبتدی
اولی و انسب و معرفت استاد خاص در بدو امر بطریقی است که در تحصیل ایمان
اصغر گذشت و در آخر خود خود را شناسانند و اما استاد عام شناخته نمی‌شود
مگر بمصاحبت او در خلا و ملا و معاشرت باطنیه و ملاحظه تمامیت ایمان
جوارح و نفس او و نه از ظهور خوارق عادات و بیان دقایق نکات
و اظهار خفایای آفاقیه و خبایای انفسیه و تبدل بعضی از حالات خود

بمتابعت او فریفته نباید شد چه اشراف بر خواطر واطلاع بر دقایق
وعبور بر نار وماء وطی زمین وهوا واستحضار ارزاق آینده وامثال اینها
در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل میشود وازاین مرحله تا سر منزل مقصود راه
بنهایت است وبسی منازل ومراحل است وبسی راه روان درین مرحله از
طی وازان پس از راه افتاده وبوادی دزدان وابالسه داخل گشته
وازاین راه بسی کفار را اقتدار بر بسیاری ازین امور حاصل بلکه از
تجلیات صفاتیه نیز با وصول حاجبش بمنزل نتوان برد وانچه مخصوص
واصلین است تجلیات ذاتیه است وازبرای معرفت استاد وشیخ طریقه دیگر
است که بآن اشاره میشود **بیت دوم** ورد وآن عبارتست از اذکار
واوراد کلامیه ولسانیه چنانکه مفتح ابواب راه ومعین سالک است در عقبات
وعوایق ومهالک وازشرایط ولوازم آن اذن استاد است واجازه ان

بی اذن او

وبی اذن او شروع در ان غیر مجوز است چه الحکم دوائی را ماند که یکی را نافع
ودیگری را مضر ودرزمانی دوا ودرزمانی سم است ومقداری از ان شفا ومقداری
مرض است وگاه باشد که بزیادتی عددی از ان یا نقصانش خواننده بخطر
می افتد وهمچنین وردی باوردی گاه مضر است وبدون ان نافع بلی انچه را
استادان خاص حاذق اذن عام داده اند اجازه عامه در انها حاصل است
وورد بر چهار قسم است قالبی ونفسی وهر یک یا اطلاقی است یا حصری
واهل سلوک را بقالبی اعتنائی نیست **بیت سیم و بیت چهارم و بیت پنجم**
نفی خواطر وذکر وفکر واین سه مرحله از معظمات وسائل وصول طالب است
بمقصد بلکه ممتنع است وصول بدون انها واتیان باین مراحل امری است
بس صعب ودشوار است بس مشکل وغرض نه آنست که اصل عمل انها تعسر دارد
اگرچه چنین است بلکه مطلوب آنست که این اودیه ثلثه اودیه هستند خطرناک

و مراحل اینها هستند محل بیم عظیم و هلاکت دائمیه و شقاوت سرمدیه و اکثر
کسانی که از راه افتادند و بهلاکت رسیدند بسبب این مراحل و مرحلتان
سابقتان برای اینها بود ولیکن خطر این سه مرحله اکثر و اعظم و اشد است
چه خطر مرحلهٔ سابقه اکثر فوت دیدن و تعویق مهمات است و خطر مرحلهٔ سابقه
بران و همچنین در مرحلهٔ تهذیب جوارح و نفس باز ماندن از مقصود و نرسیدن
بمطلوب است مگر آنکه رجوع شود خطای در اینها بخطای در سه مرحلهٔ اخیره
و خطر این مراحل ثلث هلاکت ابدیه و شقاوت سرمدیه است و آنچه شنیده
از عبادت اصنام و اوثان و گاو و کواکب و آتش و حیوانات و مراتب
غلو و الحاد و زندقه و اباحه و دعوای حلول و اتحاد و امثال اینها همه از این
مراحل برخواسته و منشأ آنها یا از اینها بعضی چنانچه بآن اشاره خواهد
رفت و از آنچه در بیان این مراحل اشاره میکنیم زیرکی فطن را مفهوم خواهد شد

پس میگوئیم

پس میگوئیم اما نفی خواطر عبارت است از جمع قلب و تخلیهٔ آن بنوعیکه
نگوید مگر باختیار صاحب آن و آن اعظم مطهرات سر است و منتج اکثر
معارف و معد تجلیات حقیقیه است و عقبه ایست کؤود و کریوه ایست مشکل
و چون طالب ارادهٔ صعود بران کند خواطر از جوانب بر او حمله میکنند
و وقت او را مشوش میدارند و سالک باید در این مقام مانند جبال
رواسی ثابت باشد و سر هر خاطری که حرکت کند و ظاهر شود بشمشیر
ذکر بر زند و در مطهرات خاطر تساهل نورزد چه هر خاطری و اگرچه
حقیر باشد خاریست در پای دل که از او در راه لنگ میسازد و بسی
از مشایخ طی این مرحله را بذکر می آموزند و میخواهند از ذکر نفی خواطر کنند
و این اول خبطی است که ایشان را حاصل شده چه نفی خواطر امری است
صعب و مجاهده را آسان آسان دست ندهد و مدتها مجاهده باید

تا این مرحله حاصل نشود چه این مرحله ارباب سلوک دار اعضال خوانند
و ذکر بمثابه ملاحظه محبوب است و قصر نظر بر جمال او از دور و وقتی
ملاحظه محبوب رواست که چشم از غیر بالکل پوشیده شود چه محبوب
غیور است و از غیرت او آنست که چشمی که او را دید روا ندارد که دیگری را
بیند و هر دیده که از روی او بر داشته بدیگری نظر کند کور کند و اگر رد و بدل
یعنی ذکر
در آنجا مکرر شود بمثابه استهزاء باشد و مطلوب چنان قفائی بر طالب زند
که نه سر جوید و نه کلاه شنیده که میفرماید اَنَا جَلِیسُ مَن ذَکَرَنی و دیگر میفرماید
و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین آیا احتمال میرود
که محبوب بخود راه دهد کسی را که از مجالست او برخیزد و قرین شیطان گردد
و ایضا شیطان رجس و نجس است و محالست که با و نجس شود چگونه جلوس رحمانرا
نرزد اَتَکتُمُ مِنها بالحَدیثِ وَقَد جَری * حَدیثُ سِوَی ها فی خُرُوقِ المَسامِعِ

بلکه محض نفی خواطر هم در تجویز شروع در ذکر غیر کافی است چه نفی خواطر بمنزله
پرداختن منزل است و از خار و خاشاک و همین از برای منزل محبوب کافی نیست
بلکه لازم است از تزیین فرش و تطییب آن وکیفَ تری لیلی بِعَینٍ تَری
بِها سِواها وَ ما طَهَّرتَها بِالمَدامِعِ بلی یکنوع از ذکر در نفی خواطر مجوز است و آن
آنست که غرض از آن نه ذکر باشد بلکه مطلب ردع شیطان باشد مانند
کسیکه چون خواهد غیر را از مجلس براند محبوب را بخواند نه اینکه مطلوب او
ملاحظه جمال او یا التذاذ از وصال او باشد بلکه غرض تخویف و تهدید غیر
بود و آن باین نوع است که در حالت اشتغال بنفی خطر اگر گاهی خاطری
بنوعی حمله کند که دفع آن مشکل شود بجهة دفع آن بذکر پردازد و همین است
مراد از آنچه میفرماید ان الذین آمنوا اذا مسهم طائفٌ من الشیطان
تذکروا فاذا هم مبصرون و طریقه محققین این راه و واصلین آگاه در تعلیم

مبتدئین و ارشاد ایشان آنست که ابتداء امر بنفی خواطر کنند و پس از
آن بذکر پردازند اما بجهة نفی خواطر طریقه ترتیب آنست که ابتدا کنند
بتوجه یکی از محسوسات چون سنگی یا جسمی دیگر و بصور رقمیه مجسمه اسماء حسنی
نیز مجوز بلکه نیکوست بدان طریق که مدتی چشم ظاهر بران میدوزند
و بعد از آن چشم برهم نمیگذارند مگر اندک و بجمیع قوای ظاهریه و باطنیه
متوجه آن میشوند و چندی براین مداومت مینمایند و بهتر اربعین است
یا بیشتر و ورد در خلال این مدت سه وردست استعاذه و استغفار
و اطلاق و تعیین عدد و وقت آن با ذاکرست و دیگر ذکر یا فعال
و آن حصری است بعدد مفصلش بعد از فریضه بامداد و مجمل آن بعد از ۵۱۵ ۱۹۳
فریضه شام با ملاحظه خلوت و پس از مداومت براین مدتی و حصول
کیفیتی توجه تام بقلب صنوبری که جسمی است در جانب یسار نماید و با کلمه

توجه ان

متوجه آن گردد و در هیچ حال از آن غافل نشود و بجز خیال این
خیال دیگر را بخود راه ندهد و اگر خواطر حمله کند و تشویش دهد احضار
خیال صورت استاد عام که مصدر ذکر و مناسب ذاکر دارد بعضی
مخاطر دور است فایده تام کند و الا سه نوبت نفس بقوت زند چنانکه
از دماغ چیزی میراند و خود را خالی سازد و بعد از آن بتوجه مشغول
شود و اگر همچنان خاطر عود کند بعد از تخلیه بطریق مذکور سه نوبت استعاذه
کند و سه نوبت بگوید أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ مِنْ جَمِيعِ مَا كَرِهَ اللّٰهُ قَوْلًا وَفِعْلًا وَخَاطِرًا
وَسَامِعًا وَنَاظِرًا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ و دل را باین استعاذه
و استغفار با زبان موافق دارد و باسم یا فعال الحجب معنی در دل مشغول
شود و دست بر دل نهاده هفت بار بگوید سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْخَلَّاقِ
الْفَعَّالِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيزٍ

واگر باین نیز دفع نشود تأمل در کلمهٔ لا موجود الا الله کند واگر باز تشویش
دهد چند نوبت بجهر بگوید الله والف را مد دهد وانقدر مشغول شود
که ملول نشود وبا آثار ملالت ترک کند ومدتی نیز برین مداومت نماید
تا کیفیت بیخودی دست دهد وورد دائم درین مرحله استغفار است وذکر یا فعال لما
هر دو حصری **اوّل** در اسحار بعد از تکبیر و **دوّیم** در بعد از فریضه
بامداد بهمین عدد و بعد از شام بعدد مفصل ودرین دوم مرحله تکرار اسم
یا باسط بسیار گوید واولی آنست که هر شب بعدد مفصل بگوید وچون
۳۶۶
مواظبت بدان طریقه قوتی از برای ذکر وغلبه بر خواطر حاصل شده ماذونست
که در دفع تتمهٔ خواطر مبادی ذکر توسل جوید باستحضار خیال استاد خواص
یا صور خیالیه کتبیه قالبیه اسماء الله مناسب حال متوجه بمعنی آن وبعد از
فی الجمله ترقی اورا توجه بنورانیت استاد خاص وذکر نفسی خیالی جایز است

تا بالمره

تا بالمره خواطر مندفع گردد واگر احیانا بر سبیل اختلاس چیزی در جوانب
قلب گذر کند چون داخل مراتب ذکر وفکر شود انشاء الله مندفع میگردد
وخطر این دو مرحله افتادن بورطه عبادت اجسام وکواکب واجسام است
چه توجه بشیئ مورث انس وحب بآنست وچنانچه متوجه قدم از انجا
بیرون نهند پرستش آنچه بآن متوجه بوده مبتلا گردد وچون سالک قلب خود را
مسخر وازینجاسات خواطر مطهر ساخت قدم در دائره ذکر نهد واهم
امور درین مرحله مراعات ترتیب است وبدون آن طالب از راه باز
میماند بلکه باخطار عظیمه مبتلا میگردد ومبادی ذکر حقیقیه ذکریست چه مطلوب
در مذکور مخفی است پس غرض کلی از انها تهیه از برای ذکر وتزیین خانهٔ دلست
پس استاد در ارشاد ترتیب وطالب در ملاحظه آن از اوجب واجبات
وجامعی در ترتیب مبداء را شخص نورانی استاد خواص که وی [illegible]

قرار میدهند و بعد ذکر خیالی قالبی می آموزند و من این را تجویز نمی کنم
چه غرض یکی از این ترتیب صعود بر فوق است و احتراز از غیریت مطلوب
بواسطه احتمال غفلت قلب از آن و میل قلب در مبادی اسبابه آنچه نورانیت ذاتیه آن اخفی است
و ظهور غیریت در آن کمتر با آن ابتدا کرده و نورانیت ولی از ذکر خیالی قالبی بالاتر است پس مبدأ ذکر
صور خیالیه قالبیه اسماء الله است و در این مرحله لازم است استادی حاذق
چه در این اسماء روحانیت معانی و نورانیت مسمی پنهان و در مظهریت
این دو موثری تامند و بواسطه توجه بآنها و استمرار آن روحانیت
و نورانیت آن در ذاکر ظاهر و در احوال او موثر می گردند و بسا باشد
که بجهة قصور مبتدی یا تقصیر او در بعضی از مراحل سابقه معز و در همان گشته
و آثار آن در او ظهور تام بهم رسانیده و از آثار سایر مظاهر غافل و باین
سبب بوادی هلاکت چون اباحه و تعطیل و یاس و جنون و فرعونیت

و ادعاء

و ادعاء و امثال اینها افتند چه قاصر را چون توجه باسماء موثره
در حب و رجا هم رسد آثار آشنایی و امیدواری و رفع تکالیف در آن
حاصل میشود و با اسماء مظاهر خوف یاس و تعطیل هم میرسد الی غیر ذلک
و بسی مظاهر را قوه و تحمل ندارد و پس نورانیت آن یا ظهور نمیکند یا او را مجنون
میسازد یا مبتلا بامراض صعبه میگردانند چون ذکر کبیر و اکبر و اعظم پس چون
طالب عزم ذکر کرد بعد از طی مراحلی که بر آن سبقت دارد و مظهر ذکر
خود را ارشاد یافت باید البته از اذکار صغیره باشد در مراتب ذکر صغیر
بترتیب صعود کند و بیان آن آنست که ذکر اقسامی دارد خیالی و خفی و سری
و ذاتی و خیالی منقسم میگردد بقالبی و نفسی و از اینها هر یک باثباتی و نفیی
و هر یک از اینها بجمعی و بسطی و خفی نیز منقسم میشود بقالبی و نفسی و باین سبب از برای
ذکر درجات حاصل میشود و کیفیت صعود باین ترتیب است اول خیالی

قالبی جمعی اثباتیه چه قالبی از محل غیرت دورتر و ربانیت و نورانیت آن کمتر
و جمعی بجمعیت خاطر و حصول ملکه اجتماع حواس اقرب و اثبات بر نفی
مقدم است دویم خیال قالبی جمعی نفیی سیم خیال قالبی بسطی اثباتیه
چهارم خیال قالبی بسطی نفیی پنجم خیال نفسی جمعی اثباتیه ششم
خیال نفسی جمعی نفیی هفتم خیال نفسی بسطی اثباتیه هشتم خیال نفسی بسطی
نفیی نهم خفی نفسی اما خفی قالبی پس بعد از صعود از درجات سابقه بآن
اعتنائی نیست دهم سری و در بسطی باید انتهای بسط بقلب شود و اگر ابتدا
نیز بآن شود بسیار انسب است بلکه در بعضی اذکار لازم است و این ده مرتبه
از ذکر بمنزله سُلّم است که باید درجه بدرجه ترقی نمود و لیکن انسب باشد که سالک
قوی و بال علم و عمل او گشته تواند بعضی از درجات را بگذارد و لیکن تدریج
در هر حالی اسلم است و تا سالک این مراحل را تمام نکند بذکر کبیر یا الله اکبر الله اعظم

بپردازد

بپردازد که محل خطر و طالب از راه باز بماند مگر هر گاه بسیار قوی باشد
و استاد مصلحت داند بلکه بعد از طی این درجات نیز بجا باشد که استاد
سالک را باز امر بصعود بعضی ازین درجات در ذکر صغیری دیگر که مناسب
داند امر نماید و سالک چون این درجات را تمام کرد بذکر ذاتیه شروع کند
و آن باین نحو است که متوجه ملاحظه حضرت عزت مجرد از لباس حرف و صوت
و بی تقیید بصفت مخرج و عربیه و فارسی گردد و نگذارد که ملابسات حوادث
از جسم و عرض و جوهر زحمت آورد و اگر بسبب قصور نتواند بنابر حدیث
رأیت ربی نوراً بنا بر صفت نوری نامتناهی برابر بصیرت دارد
و اگر بوصف غیر متناهی نتواند هر چه تواند تصور دآنا فآنا تصویر نفی آن
و ورا احاطه و نورانیت صعود کند و این مرحله بسی نفیس است و چون مسافر
از این درجات گذشت بذکر کبیر مشغول گشته که ذکر نفی و اثبات مرکب است

وذکر نفی و اثبات مرکب کلمه لا اله الا الله و بسیط یا هو و اکبر الله است
و بعد از طی مراحل سابقه ذکر قالبی در این مرحله و مراحل بعد از آن بیجا
و عبث است بلکه بطریق نفسی مشغول میشود و این ذکر بس عظیم و اهل الله را
در آن رموز بسیار است و از برای آن طرق متعدده است و بهتر آنست
که ذاکر ابتدا بطریق جزر و مد و بعد بطریق تربیع و بعد از آن بطریقی
که متأخرین آنرا مجمع البحرین می نامند ذکر کند چنین گفته اند و من تقدیم
مجمع البحرین را بر تربیع ترجیح میدهم و حبس نفس و توجه بقلب صنوبری
و تصور خروج جمیع حروف از زبان دل و خلو معده و برفق و مد از اعداد را
زیاد کردن و ابتدا بسه نمودن و استقبال و مربع نشستن و چشم برهم نهادن
ضرورست مگر در حالت غیر خلوة و مربع نشستن در مجمع البحرین مجتنباً و خلوت
از غیر محرم و زنان و عوام و ارباب عقول ناقصه لازم است و زبان بکام چسبانیدن

و وقت ذکر را در شبها و سحرها و عقیب فرایض قرار دادن مطلوب است
و باید هویت ذات در جمیع احوال ملحوظ و بعد از اراده قطع ذکر در حالی
در قلب و زبان مخاطباً له بگوید اَنْتَ مقصَدی و رِضاکَ مَطلَبی و برحمتک
اِستغاثتی و بعد از این بذکر اکبر ابتدا اخفی و بعد سری پردازد و اولی
آنست که ابتدا بحرف هاء و بعد بدون آن باشد و مد در آن مطلوبست
و بعد شروع کند بذکر اعظم که نفی و اثبات بسیط است و این آخر درجات
ذکر است و در همه این درجات خالی از ذکر ذاتیه نباشد و لکن اللهُ
المذکورُ عزیزٌ لا یعطی دینه رزقنا الله الوصولَ الی المقصد بزرگی گفته اذا
اراد الله ان یوالی عبداً فتح علیه بابَ الذکر ثم فتح بابَ القرب ثم اجلسه
علی کرسی التوحید ثم رفع الحجب ثم ادخله دار الفردانیة ثم کشف عنه
الکبریاء ثم صار العبد فانیا و برء من دعاوی نفسه و چون مراتب

ذکر را دانستی بدان که پنج چیز در اوقات ورزش ذکر از لوازم است

اول آنکه در حال ذکر خیال اسم استاد خاص را که والد ولادت

کبری باشد بطریق ذکر تصور کند و مقام آن در جمعی در دل ادنی از مقام

ذکر یا در اسافل صدر ادنی از محاذی ذکر استشفاعاً للذاکر ثبت کند

و در بسطی مقام اسم استاد را در یمین صدر در میان پستان راست و عضد

قرار دهد و چون از ذکر قالبی ترقی نماید شیخ نورانیه ولی را در مقام مذکور

متواضعاً للمذکور مستشفعاً للذاکر همیشه منظورش باشد و اگر در این حالت

تصور استاد عام را نیز در خارج جسم کند در طرف یسار متصل قلبیا

مواجهاً الی جهة صورة الذاکر ملتفتاً الیها متواضعاً لها مستشفعاً للذاکر نیز کند

اولی و انسب است و این دو تصویر را مجمل ذکر کرده اند پس اگر مقصود شان

اینست که در حالت ذکر باین دو تصویر بر وجه لزوم یا اولویت پردازند

کردن نیز



کردن نیز پیوسته مقارن ذکر باشد با جمعیت خواطر و حفظ آن

از تفرقه و سعی در توجه بواحد منافی است بلکه البته ذاکر را از ذکر باز میدارد

و باین جهة استاد من از این طریق منع بغایت مینمود و میفرمود باید

ذاکر در مبادی روز و شب و آغاز و انجام اشتغال بذکر این تصویر را

کند و بس بلی قبل از قدم نهادن در درجات ذکر بعضی از درجات

ذکر در اسم و مسمای ولی عمل نماید خوب است و موجب سریان محبت است

و در این احوال حالتی است که حقیقة رسول صلی الله علیه و آله و خلیفه معلوم میشود

و مثل آن امتحان استاد عام نیز میتوان کرد ولیکن شرح آن نتوان کرد

چه غیر صاحب مرتبه عظیمه از ذکر را ب باشد از راه افکند و حق را

بصورت باطل یا بعکس آن در آورد **دویم** ذکر کلامی و اهل فن

اطلاق ذکر بر آن نکنند و از ورد خوانند و بقابلی آن مطلقا اعتنا نیست

بلکه هر جا ورد مذکور گوینده نفسی را خواهند و اوراد اوقات ذکر
بسیار است و آنچه من در طریقه خود ذکر میکنم طالب را کفایت میکند
و بهترین اوقات اوراد در وقت سحر است و بعد از فرضین صبح
و عشا و در همه اوقات ذکر ورد کلمه نفی و اثبات مرکب و بسیط و اسم محیط
و یا نور و یا قدوس هر یک هزار مرتبه و بعد از فرضین و همچنین ورد
محمد رسول الله و یا علیا با حرف ندا و بدون آن در بطون شب نیز شاید
و ورد هزار مرتبه توحید در شبها نفیس است و از مداومت براین ورد
غافل نگردد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی ادعوک باسمک
المکنون المخزون السلام المنزل المقدس الطاهر المطهر یا دهر
یا دیهور یا دیهار یا ازل یا ابد یا من لم یلد ولم یولد یا من لم
یزل یا هو یا هو یا هو یا لا اله الا هو یا من لا هو الا هو یا من

لا یعلم

لا یعلم ما هو الا هو یا من لا یعلم این هو الا هو یا کان یا کینان
یا روح یا کائن قبل کل کون یا کائن بعد کل کون یا مکون
لکل کون اهیا شراهیا یا مجلی عظائم الامور سبحانک علی حلمک
بعد علمک سبحانک علی عفوک بعد قدرتک فان تولوا فقل
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم
لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم البصیر اللهم صل علی محمد وآل
محمد بعدد کل شیء کما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم
وبارک علی محمد وآل محمد کما بارکت علی ابراهیم انک حمید
مجید **سیم** مناجات و بهترین آنها علویه و سجادیه است **چهارم**
فکر و این از شرایط عظیمه است و در اوان خلو از ذکر مهما امکن
خود را از آن خالی نباید داشت و باید در مبادی حال در آثار قدرت

الهیه و رأفت و رحمت و عظمت او و در خاتمه امر خود و اعمال خود و ما بعد
الموت و امثال آن از آنچه در کتب اخلاق مذکور است و در دقایق
احکام رسول صلی الله علیه و آله و رأفت و رحمت او و خلفای او
و سعی ایشان در اصلاح معاد و معاش رعیت باشد و در اواسط
و در انجام کار پیوسته فکر او در ربط خویش بخالق و ملاحظه مخلوقیت
و عبدیت و ذلت خود بخالق و همچنین در نسبت خود برسول صلی الله علیه و آله
و خلفا در ارتباط و نسبت هر مخلوقی بخالق واحد و انتهای نسبت همه
بیک منسوب الیه تا موجب حصول شفقت و مهربانی بهمه اشیا گردد و حصر
دائماً مجاری فکر خود را در همه احوال میتواند تعیین کند و مقصود عدم خلو
از آنست و افضل العبادة ادمان التفکر فی الله و فی قدرته همچنانکه
حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرموده اشاره بآنست پنجم

مداومت

مداومت بر همه اذکار و اوراد تا فعلیت آنها همه بظهور رسد
و از اربعین کمتر بسیار کم اثر است مگر آنچه از اوراد که قدر معین
دارد و بسا باشد که در مرتبه اربعینات در کار باشد که از او در اصطلاح
اقامه گویند و تقلیل مستلذات و اطعمه دسمه سیما لحوم و اغذیه لذیذه
در جمیع احوال بغایت مؤکد است این طریق سلوک و آداب آن
و اما آثار و فیوضات از او سالک خود میرسد و می بیند و از جمله آثار
حضور انوار است در قلب و ابتدا بشکل چراغی است و بعد شعله و بعد
کوکب و بعد قمر و بعد شمس و بعد فرو میگیرد و از لون و شکل عاری میگردد
و بسیار بصورت برقی پیدا شود و گاه بصورت مشکوة و قندیل میشود
و این دو اکثر از فکر و معرفت حاصل میشود و سوابق از ذکر و بمرتبه
اول اشاره فرموده است حضرت ابی جعفر علیه السلام چنانکه ثقة الاسلام

در کتاب کافی روایت کرده است که حضرت در بیان اقسام
قلوب فرموده وَقَلْبٌ أَزْهَرُ أَجْرَدُ فَقُلْتُ مَا الْأَزْهَرُ فَقَالَ فِيهِ
كَهَيْئَةِ السِّرَاجِ إِلَى أَنْ قَالَ وَأَمَّا الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ و بعض
از اعراب حضرت امیر المومنین علیه السلام اشاره فرموده که قَدْ
أَحْيَى قَلْبَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَلَطُفَ غَلِيظُهُ وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ
كَثِيرُ الْبَرْقِ و یکی از بطون کریمه اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ شرح
این مراحل است چه در این احوال شخص انسان مشکوتی میگردد که در آن
زجاجه ایست که قلب باشد و در آن زجاجه مصباحی است که نور مذکور
باشد و دل بعد از نشر آن نور مانند کوکب دری میشود که افروخته شده است
از نور شجره مبارکه کثیر النفع که نورانیت و روحانیت ذکر خدا است
که نه از مشرق حاصل شده و نه از مغرب بلکه از راه باطن که نه شرقی است

و نه غربیا

و نه غربیا هویدا گشته وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ یعنی واکر غافل از ذکر خدا
نشود که وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ
موجب مقارنت شیطان مخلوق از نار است نورٌ علی نور بر فزودن
می افزاید تا همه آن نور گردد و هذه الزجاجه فی بیوت اذن الله
ان ترفع ویذکر فیها اسمه که خانه بدن باشد یا هذه المشکوه فی بیوت
که خلوت و مقام ذکر باشد و در بیان مثل نور میفرماید که يُسَبِّحُ لَهُ
فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ هو رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ
ذِكْرِ اللّٰهِ و از جمله آثار صعود آمدن قلب است و در مبادی آوازی
مانند آواز کبوتر و قمری از دو ظاهر شود و بعد از آن صدائی چون
انداختن مهره در طاس که در آن پیچد مسموع شود و بعد از آن همهمه
همه در باطن شبیه نشستن مگس بتار ابریشم مدرک شود و بعد از آن

زبان قلب خاموش و قلب ذکر را بروح خود میسپارد و این تحفه را
بطریقه ذکر خود اجمالا ختم میکنم بدانکه من بعد از اراده سلوک و
عزم مجاهده اکبر و اعظم وارد ده قدم در وادی ذکر ابتدا
غسل بر آوردم و از آن قصد توبه از آنچه میکردم و ترک عادات
و رسوم نمودم و در اربعینات بر حسب ذکر فرو بردم و در اربعین
نیز اربعینی قرار دادم و ذکر خیالی استادم مرا اسم الحی آموخت
و همانا از رمز کریمه هُوَ الْحَیُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ فرا گرفته چه خواندن از مقدمه اخلاص و منبع
حمد خداوند فرموده و با وجود این نورانیت و روحانیت آن با هراجی
سازگار و دور از همه اخطار و باعث حیوة قلوب میته است و اکثر روایات
وارده در اسم اعظم از این اسم مکرم حاکیست چنانکه در کتاب مهج الدعوات

مذکور

مذکور است پس تا بن باید که این اسم اعظم باشد و با وجود اینها مرکب
از حاء و یاست که اول حرف موجب انس و مواصلت و ثانی حرف
سکینه و صبر و فتح و نصرت است و وقوع اول در اوایل اسمی
از اسماء حسنی دافع تاثیر ناریت شیطانست چه آن حرف بجهة دفع حرارت
و اشتمال آن بر ثانی موجب استمداد و کشف اسرار چنانچه در فن اعداد
مبین است و زیادتی الف و لام بجهة تاثیر اول است در اختصاص لجلت
انبیاء و اتصاف بصفت اصفیاء و ثانی در ثبوت در کاروان حرف
ذات قلم است که نقاش اسرار است پس بطرق متقدمه در اربعینات
متعدده از ابسر بردم پس بسائر اذکار پرداختم و در هر اربعینی غسل توبه
کردم و ترک حظی و لذتی از حظوظ نفس کردم و از زاد و دلع آخرین مقوم
و هر روز سیری از سادات خود گرفتم و از ازبانیکه خود انتخاب کردم

زیارت نمودم و مبداء آن از شنبه گرفتم چون حدیثی در این باب
دیدم و دو رکعت نماز هدیه روح مقدس او نمودم و بدان توسل جستم
و هر جمعه دست بدامان ولیّ عصر زده باو متوسل شدم و زیارت وارده
که در روز جمعه توسل باو رسیده بود خواندم و هر جمعه هزار مرتبه صلوات
چنانکه ماثور است فرستادم و اوراد من در این ایام بر دو گونه بود اول
آنکه وظیفه هر روزه بود و آن باین طریق بود الحق در اسحار صد مرتبه بعد از
دو رکعت نماز و برداشتن دستها باسمان یا حیّ یا قیوم یا من لا اله
الا انت برحمتک استغیث یا من یستر و فرض صبح چهل نوبت یا احد
یا صمد بعد از فرایض خمس بعدد مجمل ۱۶۹ یا مفضل ۶۱۹ یا علی یکصد و ده در اسحار
و بعد از فریضه صبح بعدد مجمل یا قریب هر روز بعدد مجمل ۱۲۱ آیه ملک ۳۴۳ بعد از
فریضه صبح بعدد مجمل پس و دو نوبت اذنه در اسحار بعدد کبیر با امکان

یا نور یا قدوس در اسحار بعدد مجمل ۴۴۸ دویم آنچه در این مدت تمام شد ابتداء
از مبداء ذکر رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین اربعین بعدد
مجمل ۲۵ یا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین اربعین بعدد مجمل ۲۳۸۶
یا هادی اربعین هر روز پنجهزار مرتبه و در آخر روز صد مرتبه یا هادی المضلین
یا فتاح ابجده روز هر روز هشت هزار و هفتصد و نود و نه مرتبه یا بصیر اربعین
هر شب هشت هزار و ششصد و پنج مرتبه یا علی اربعین هر روز
بعد از هر فریضه هزار و سیصد و سی مرتبه و غسل هر روز با امکان و آیة
الکرسی بعد از هر فریضه نفی و اثبات مرکب و بسیط و آیه دهو و سوره
توحید و علی هر یک هزار و دو و اربعین در اسحار یا سبوح یا قدوس
شش اربعین هر روز دو هزار و ششصد و هشتاد مرتبه با شرایط غسل هر روزه
با امکان و صمت و جوع یا حنان یا منان صد و هشت روز هر روز

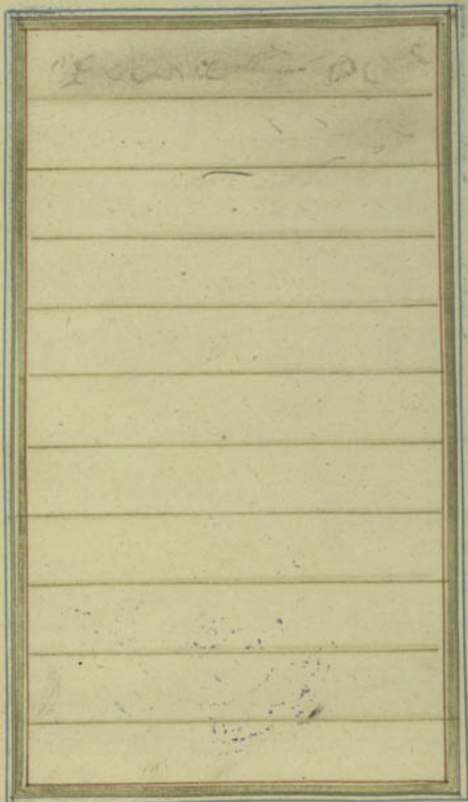
هر روز دوازده هزار مرتبه شرط ترک حیوانی بلکه در چهل روز قبل از آن
هم یا دیّان هفتاد روز هر روز پنجهزار مرتبه یا کبیر سه اربعین هر شبانه روز
هزار و چهارصد و شصت و شش و در اربعین آخر ترک حیوانی و هر روز
هر قدر که ممکن باشد و اگر هفتاد هزار ممکن شود بهتر یا نور چهل و نه روز
ابتدا از شنبه بعدد کبیر بعد از خواندن هفت مرتبه سوره نور بعدد کبیر
و در شبها نیز به سوره باین عدد ابتدا از شنبه یا حیّ یا قیّوم صد و هشتاد
روز سحر تا طلوع یا از طلوع تا استوا هر روز سه هزار و هفتصد و شانزده
یا مهیمن یک اربعین یا دو اربعین هر روز هزار و چهل نوبت با غسل
و قبل از تکلم الله اربعین هر روز بقدر امکان با وسعت بشرط صوم
و ترک نوم الّا به اختیار و باید همزه اظهار رو ها اسکان شود و بعد
باین ذکر مداومت و من چنین تمام کردم ولیکن جمع بعضی از این

اوراد

اوراد با یکدیگر در ایام با امکان جایز و تضعیف مدت در یکی از آنها
مجوّز و در همه این اوراد اربعینیه خلوت و تطهیر و اجتناب از مقولات
کریهة الروایح و افتتاح و اختتام باین صلوات لازم است اللّهم صلّ
علی المصطفی محمّد و المرتضی علیّ و البتول فاطمة و السبطین الحسن و الحسین
و صلّ علی زین العباد علیّ و الباقر محمّد و الصادق جعفر و الکاظم موسی
و الرضا علیّ و التقی محمّد و النقی علیّ و الزکی العسکری الحسن و الهادی
المهدی صاحب العصر و الزمان و خلیفة الرحمن و قاطع البرهان
و سید الانس و الجان صلوات الله علیهم اجمعین و بدانکه اصل عمل
مراتب اذکار است و اوراد از اعوان و متممات است پس ترک
بعضی از آنها محظور نه و در این ایام در حالت فراغ بمناجات علویه
و سجادیه اشتغال داشتم و باسامی متبرکه آل اطهار و صحابه کبار رسول

مختار وادار کانه از ربعه ملائکه کرام و انبیاء عظام و مشایخ شریعت
و استادان طریقت تبرک جستم و اکثر ایام بر ایشان بتفضیل رحمت
فرستادم و سلام کردم و از بواطن ایشان همت طلبیدم تا شیخ گوید
من نوبت اربعینات را بطریق مذکور بقدر امکان بسر رسانیدم
و نوبتی دران شروع کردم و اوراد اربعینیه را کلمات ادریس قرار
دادم بترتیب و شرایط و اداب و مقدار اوراد و اوقات چنانچه در ترجمه
رساله سید ابن طاوس که در این خصوص نوشته مذکور است و در مبادی
امر و در مبادی اربعینات اول بذکر وَ اِلٰهُکُم اِلٰهٌ واحِدٌ لا اِلٰهَ
اِلّا هُوَ الرَّحمٰنُ الرَّحیم هزار و هشتاد نوبت در یک مجلس اشتغال
نمودم و چند دفعه از ابجای آوردم و در مدت سه اربعین چهل هزار بار
سوره والعادیات را خواندم و در این سه اربعین در عقب هر فریضه

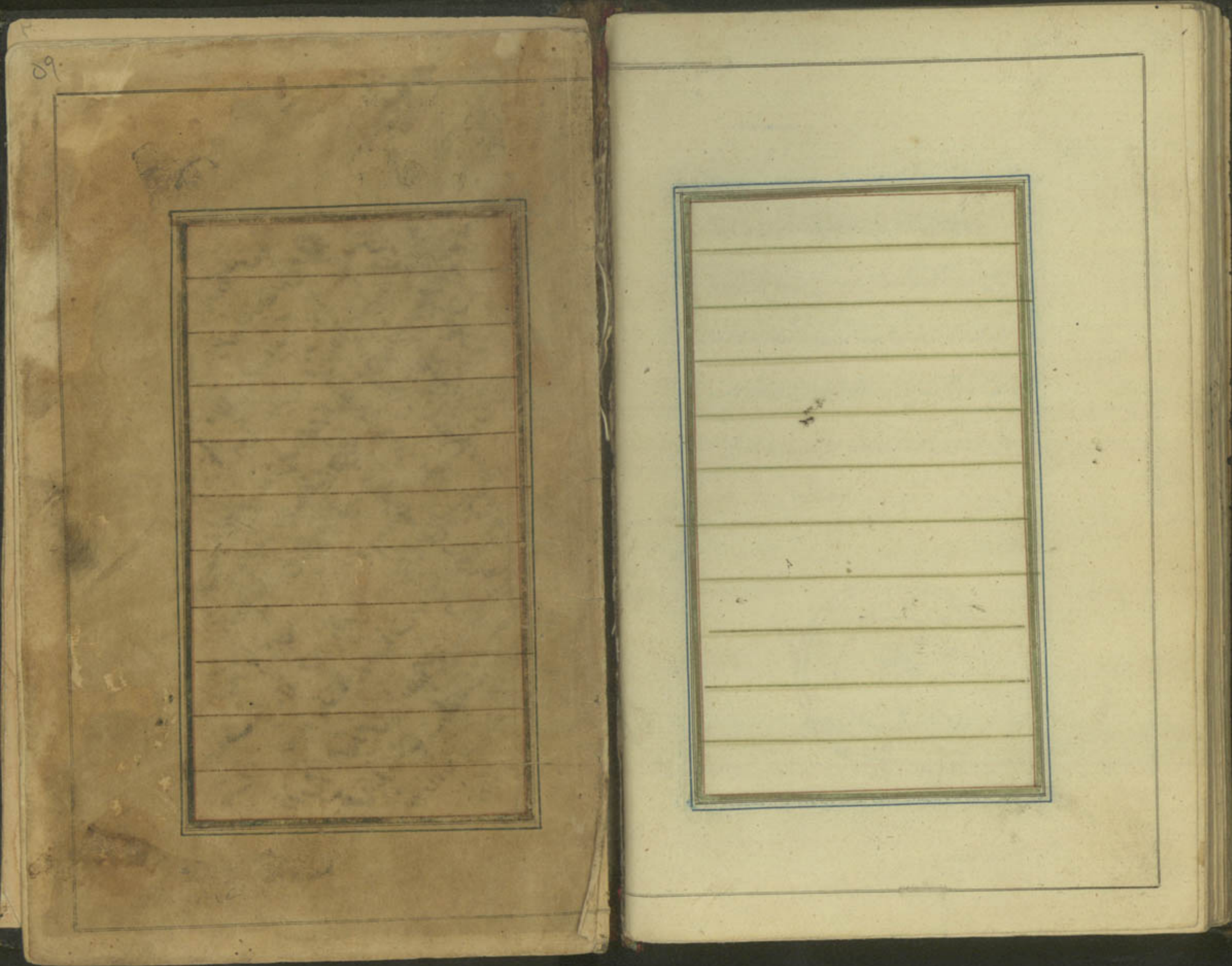
ده نوبت سوره فاتحه خواندم و فایده کلیه از این سه ذکر دفع عوایق
دنیویه است و گاه گاه بروحانیه عطارد متوسل و از آن استمداد
همت میکردم چه اهل اسرار را از روحانیه آن مدد میرسد و چنانکه
بعد از غروب آفتاب یا پیش از طلوع در هنگامی که توان عطارد را
دید بآن نظر کند و پس السلام بآن گامی بازپس نهد و گوید عطارد
ایم الله طال ترقبی مساء و صباحا کی ادرک فاغنما پس گامی دیگر
وها هو
پس نهد و گوید فها انا فامنحنی قوی ادرک المنی بها و العلوم الغامضات
تکرما پس گامی پس نهد و گوید و ها انا جد فی الخیر و السعد کله
بامر ملیک خالق الارض و السماء تکرار این عمل در مبادی امر
مطلوب است و امکنه شریفه و مساجد کریمه و مشاهد عالیه را در استعداد
فیوضات مدخلیتی تام است و اکثر اهل حال را در بسیار از اماکن مکرمه



باب فیض گشوده شد و سید بزرگوار گوید مرا در سر من رای از فیض
آن محل حالاتی حاصل شد که ورای مرتبه شرح است و اکثر معتز او در
ایوانی بود که محاذی در سرداب مقدس بود و سید خود بعد از آن
در انجا مسجدی عظیم بنا نهاد و الحال بمسجد ابن طاوس مشهور است
و حال از بنای آن مسجد اثری نیست و رحمة و ثنا رالله بر کله

بتاریخ نهم ذی الحجة الحرام مطابق [illegible] تمام گردید در [illegible] سنه ۱۲۶۲ [illegible]





[illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] دویم [illegible]

[illegible] چهارم [illegible]

[illegible] سیم [illegible]

[illegible] پنجم [illegible]

[illegible] بعل الصدر [illegible]

صدر

اعلی الصدر

[illegible] ابن طریق [illegible] اول [illegible] حبابه قالبی [illegible]

[illegible] ثانیه [illegible] حبابه قالبی [illegible] جمعی [illegible]

[illegible] ثالثه [illegible] حبابه نقعی [illegible] جمعی [illegible] اثنانی [illegible]

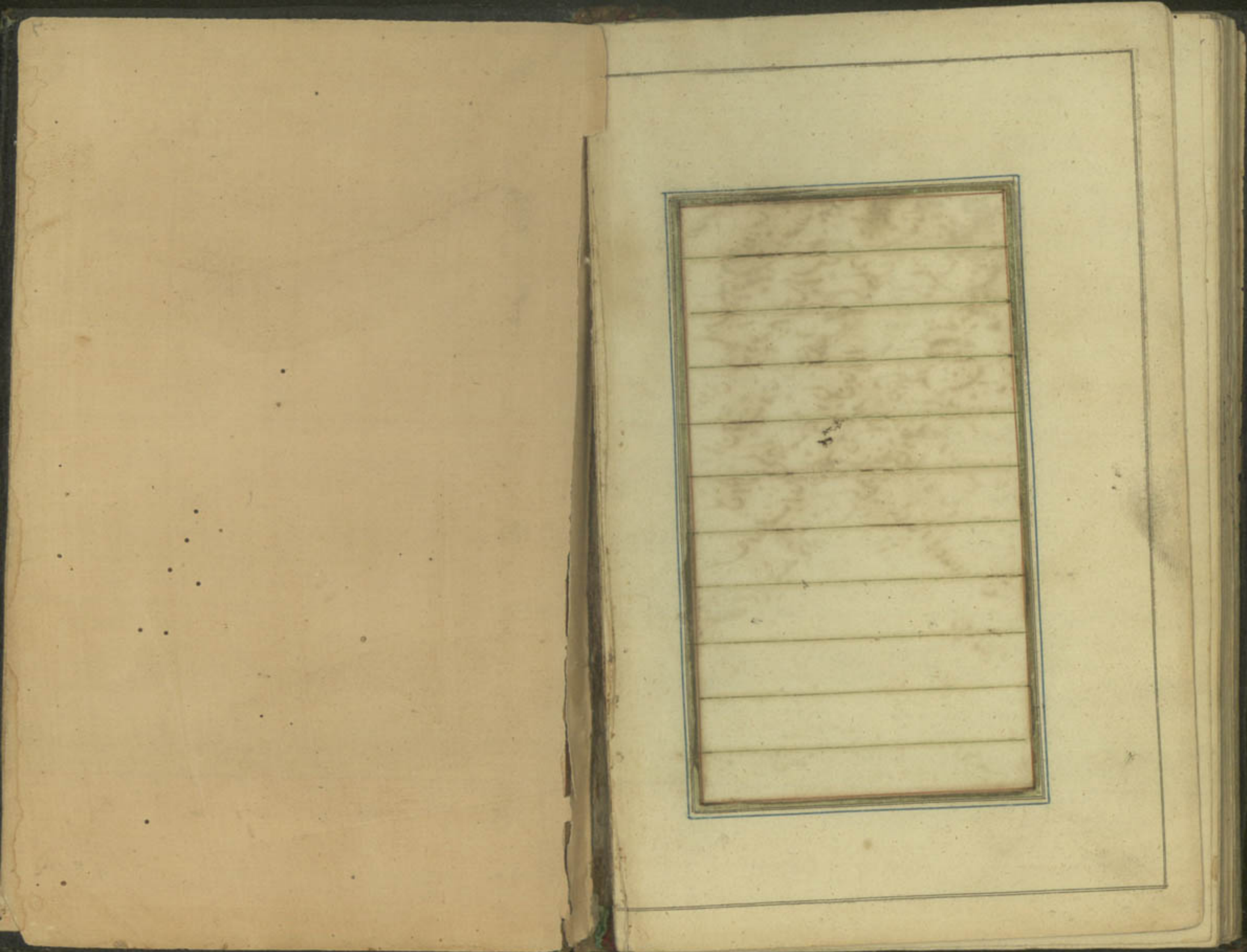
[illegible] رابعه [illegible] خامسه [illegible] حبابه نقعی سطحی [illegible]

[illegible] سادسه [illegible] حبابه نقعی [illegible] بعد از [illegible]

رابع [illegible]

[illegible]

تلفظ قلبی [illegible]



نمره عمومی ۱۹۰٤